« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

سال پنجاه و یکم
دورهٔ - سی و هشتم
شمارهٔ - ۷

ارمغان

شمارهٔ - هفتم
مهرماه ۱۳۴۸

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم)
(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

نویسندگان و گویندگان

اورنگ ، بهروزی ، رفیع ، وحید دستگردی ، جناب زاده ، محمدوحید، ویل دورانت، مهروژان، نوزاد ، عنقا،قوکاسیان، رجوی ، ناعم ،کمال، وحید زاده .

بهای سالیانه

ایران	۳۰۰ ریال
کشورهای دیگر	۳ لیره یا ۳۰ مارك
تکشماره	۳۰ ریال

جای اداره
خیابان شمیران - باغ صبا - خیابان سلیم
مجلهٔ ارمغان - تلفن (۷۰۶۹۸)

چاپخانه شرق

فهرست مندرجات

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

سال پنجاه و یکم
دورهٔ ـ سی و هشتم
شمارهٔ ـ ۷

ارمغان

شمارهٔ ـ هفتم
مهرماه ۱۳۴۸

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)
(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

م . اورنگ

آویستا

دربارهٔ واژهٔ زیبا ودانشی آویستا کـه نام سرودهای زردشت است وآنرا از روی لغزش به پیگرهٔ اوستا درآورده‌اند ، سالهای پیش درآغاز برخی از نوشته‌ها و درپاره‌ئی ازمجله‌ها چیزهائی نوشته‌ام وتااندازه‌ئی گفت وگوکرده‌ام . اینك بایادآوری و پیشنهاد چند تن ازدوستان ، بار دیگر این گفتار را ازسر میگیرم ودربارهٔ درست واستوار بودن آن ونادرست بودن واژهٔ اوستاگواهی‌هائی میآورم تاژرف بینان بخوانند و داوری کنند .

بی‌گمان بهترین گواهی وپیشینه باید ازخود سرودهای باستانی باشد. خوشبختانه اینچنین نیز هست . یعنی واژهٔ آویستا در خود سرودها ریشه وپیشینه دارد . ولی کوچکترین نشانی ازواژهٔ اوستا درآن دیده نمیشود .

این ریشه‌ها وپیشینه‌ها ، درفرهنگ آویستا ازواژه‌ی (وید) که بمعنی دانستن ودانش بدست آوردن است جدا میشود . واژه‌ی (ویدا) یا (ودا) نیزکه بمعنی دانش است . ازهمین ریشه میباشد .

دربخش واژه‌ی (وید) ، به واژه‌های (ویستو ، ویسته ، ویستا) برخورد میکنیم که بمعنی دانش است .

پس از واژه‌ی (وید)که ریشه وسرچشمه است ، میرسیم به واژه‌ی (آوید) که بهمان معنی است . یعنی پیشاوند (آ) درجلو واژه‌ی (وید) آمده ومعنی آنرا رساتر و استوارتر میسازد .

دربخش واژه‌ی (آوید)، شاخه‌های آویستم وآویستو را می‌بینیم‌که بمعنی‌دانش یا بسوی دانش است .

ازاینهاکه بگذریم ، دربخش واژه‌ی (آ) ازفرهنگ باستانی ، واژه‌ی آویستی را می‌بینیم‌که بمعنی دانش میباشد .

تا اینجاگواهی‌های آشکاری بود درباره واژه آویستاکه بمعنی‌دانش یادانشنامه است . اکنون درباره‌ی واژه‌ی اوستا سخن میرانیم .

نیك پیداست‌که این واژه ازدو تیکه‌ی (اَ) و(وستا) پیوند یافته . همه‌میدانیم که نشانی (اَ) درجلو واژه‌ها بمعنی‌های (نه ، نا، بی) میباشد . یعنی همان است‌که درجلو وژاه‌های امرداد وامشاسپندان دیده میشود . واژه‌ی وستا هم کوتاه شده ویستا میباشدکه بمعنی دانش است وکمی جلوتر ازاین به آن برخوردکردیم .

باآنچه‌گفته شد ، برروشن‌بینان بخوبی‌آشکار است‌که واژه‌ی اوستا بمعنی بی‌دانش یا بیدانشی خواهد بود و با نام سرود های زردشت که براستی دانشنامه است جور نخواهد آمد .

تا اینجا سخنان کوتاهی بود از خود فرهنگ آویستا در باره بی معنی بودن

واژه‌ی اوستا و ارزشمند بودن واژه‌ی آویستا . اکنـون کمی هم از سخنان پراکنده دراین باره میآوریم .

دربرخی ازکتابهای ارزنده، به‌واژه‌ی آویستا زیاد برخورد میکنیم، ولی بهتر این است که دراینجا ازنوشته‌های دانشمندان کردگواه بیاوریم .

کردها براین اندیشه هستندکه زردشت ازمیان آنها برخاسته وسرودهایش نیز باگویش‌کردی هورا می‌بوده وکتابش نیز آویستا نام داشته .

شادروان شیخ محمد قانع که از چامه سرایان کرد بوده ، از کتاب زردشت بنام آویستا یاد میکند وآنرا بزبان هورامی میداند ـ استادگیومکریانی که ازدانشمندان نامی کردهای عراق است ، در فرهنگ خود بنام فرهنگ مهاباد ازکتاب‌آویستا نام میبرد ومیگویدکتابی است آسمانی بزبان‌کردی‌که برای زردشت پیغمبر فرود آمد ـ شیخ محمد خال استاد دانشکده‌ی سلیمانیه عراق‌که ازدانشمندان بلندآوازه‌ی‌کردهای آن‌سامان‌است، درفرهنگ خودبنام فرهنگ خال، ازپیشینه‌ی زبان‌کردی‌سخن‌میراند وچنین میگوید :

سرچشمه‌ی‌کردی ، زبان کهن‌مادی است‌که آویستای زردشت بآن زبان بوده ـ شیخ‌علاءالدین سجادی استاد دانشگاه بغدادکه ازدانشمندان بلندپایه‌ی‌کردهای‌آنسوی مرز میباشد، درکتابی‌که بنام (میثروی ادبی‌کردی = تاریخ ادبی‌کردی) وبزبان‌کردی است، ازآئین‌زردشت وکتاب‌آویستا بدراز سخن‌میراند ومیبالد به اینکه‌کردها بسیاری ازراه وروش آئین باستانی‌را نگاهداری‌کرده‌اند ـ رویهم‌رفته همه‌ی دانشمندان‌کرد ، برابر شیوه‌ی‌گفت وگوی خود ، واژه‌ی آویستا را به کار میبرند وآنرا بمعنی دانشنامه میخوانند ـ امیداست واژه‌شناسان دراین‌باره ازروی‌داد وداد نش بررسی‌کنند وآنچه‌راکه راست است برگزینند ونگذارند چیز نادرست جای درست‌را بگیرد وبماند .

محمود بهروزی

از افسانه‌های کهن شرقی

خدا پرست

مقدمه نویسنده :

بسال ۱۳۲۷ شمسی درسینما زهره واقع درمیدان حسن‌آباد تهران فیلمی را تحت عنوان بالا به نمایش گذارده بودندکه داستان فیلم از افسانه‌های هندی متأثر و آمیخته بنکات اخلاقی ودقایق تربیتی و بسیار شورانگیز و عبرت‌آمیز بود . بااینکه نویسنده فقط یکبار آن فیلم را تماشا کرده‌ام معذلك تاکنون که ۲۱ سال ازآن تاریخ میگذرد هنوز داستان آن فراموشم نشده است .

موضوع فیلم حقیقی است مخلوط وممزوج با یك رشته اعمال ماجراجویانه‌که به نتیجه‌ای دلنشین وعبرت‌آموز می‌انجامد . وبقدری جالب و جاذب است‌که خواننده قبل ازبپایان رسانیدن موضوع نمی‌تواند ازخواندن صرف‌نظر کند . همان‌خصوصیتی را دارااست‌که دیگر افسانه‌های‌شرقی ازآن بهره‌مندند وهمان‌نتایجی‌را واجد است‌که افسانه پردازان در افسانه‌های خود ازآن چشم داشته و بمدد نبوغ و دهای ذاتی خود چنان شوق و رغبتی درخواننده برمی‌انگیخته اند که خواننده را تا پایان داستان با خود می‌کشید .

دراین افسانه‌ها خصوصیاتی هست درخور تأمل و سزاوار تحسین . مثل داستان شاهنامه فردوسی که حس دلاوری وسلحشوری ووطن پرستی افراطی و مردانگی را در خواننده برمی‌انگیزد وعمیقاً وقلباً بروح حماسه‌سرای طوس‌که موجد چنین اثر بزرگی است از روی رضایت و خلوص باطن دعا می‌کنیم . به نظامی گنجوی خالق داستانهای

بزمی مانند لیلی ومجنون ویا افسانه (خسروشیرین) .

براین افسانه شرط است اشك راندن گلابی تلـخ بر شیرین فشـاندن

که سرشار ازنکته‌ها و خصوصیات روانی و عشقی وتربیتی است صمیمانه ارادت میورزیم ویاد اورا همیشه زنده میداریم بطوریکه خودگفته است .

پس ازصدسال اگر پرسی‌کجا او ز هر بیتم ندا خیزد که ها . او

درهمه این داستانها وافسانه‌هاکوشش هست . تلاش وتکاپو درراه رسیدن بهدف غائی و نهائی با همه سرخوردگی و محرومیت‌ها که در اثنای کار ممکن است نصیب جوینده شود بخوبی اعمال میگردد تا طالب بکمال مطلوب برسد وحقیقت (من طلب شیئیء جد وجد) عریان شود .

درحال‌حاضر متأسفانه جای نشر این‌قبیل داستانها درمجلات ومطبوعات‌ما خالی است . هنر نویسندگـان امروز و سلیقه آنان معطوف است بعملیاتی بقول خودشان (جمیز باندی وکانگستری) . قهرمان‌داستان درزدن وکشتن وآتش‌افروختن وبهم‌ریختن وآشوب و اغتشاش باید هرچه بی‌باك تر و جسورتر باشد تـا داستان را قوام ده باشد و بدیهی است‌که خواننده جوان از مطالعه این داستانهـا جز بدآموزی طرفی نخواهد بست وبهره‌ای نتوان‌گرفت . اینست‌که می‌بینیم و یا درروزنامه‌ها می‌خوانیم‌که جوانی بادرفش‌کفاشی پهلوی رفیقش‌را شکافت واورا بدیار نیستی روانه ساخت یا درفلان کافه رستوران دوستانی یکرنـگ ویکدل دورهم نشسته وبگفت‌وشنود مشغول‌بودند همینکه چند بطری ازمشروب خالی شد ورق برگشت وبتقلید ازصحنه وداستانهائی‌که قبلادیده وشنیده‌اند یکباره برمی‌آشوبند وبامشت‌ولگد وچاقو بجان‌هم‌می‌افتند وتاپلیس‌سر برسد ونزاع خاتمه یابد یکی دوتن دراین واقعه بهلاکت رسیده‌اند .

دراین پدیده‌هـای باصطلاح هنری آنچه هست بدآموزی و بیشرمی و ننگ و

رسوائی و آنچه نیست عفت وطهارت کلام است .

برای مقایسه قسمتی ازداستانی راکه دریکی ازمجله‌ها چاپ‌شده بانقل‌موضوع مشابه ازآثار بی‌نظیر شاعر شیرین‌سخن حکیم نظامی گنجوی دراینجا می‌آورم تایقین حاصل شود این‌طریق‌که برای تربیت وتهذیب اخلاق وتنویر افکار جوانان خوددرپیش گرفته‌ایم وبا نشر داستانهائی ازمأمور (۰۰۷) و خلق قهرمانی مانند (رامین) وغیره و نمایش فیلمهائی ازاین‌قبیل درسینماها وتلویزیون راهی نیست تابکعبه مراد ومقصود خود برسیم وقطعاً چنین راه بترکستان هم ختم نخواهد شد .

« . . . سکوت مطلق درتاریکی شب سایه افکنده و شب ازنیمه گذشته بود . صدای پای آندو که درحاشیه دریا روی ماسه‌ها می‌دویدند انعکاس لذت‌بخشی داشت. آن‌دو غرق شور وشوق جوانی بودند . آنجا که مرزی بین آب و خشکی بود دورتر ازسامان ویلاها روی‌ماسه‌نشستند. امواج ملایم آب قسمتی‌ازپای‌آنان‌راشستشومیداد.

(مهشید) می‌اندیشید که دورازچشم همسفران‌خودکه‌اینک‌دریکی‌ازساختمانهای کناردریا دربستر خود خفته‌اند ازاین موقعیت ممتاز بهره‌برداری‌کند : (فریدون)که تا این‌حد انتظار پیشروی درراه عشق معشوقه خود نداشت قلباً سرشار ازغرور ومسرت بود . بوسه‌های‌گرم وطولانی‌که ابتدای‌کار ازگونه ولب وسایر اندام‌هم میگرفتند‌کم‌کم ازلذت میافتاد . دست‌اندازی ازجانب فریدون آغاز وکشمکشهای بی‌تابانه شروع‌شد. نزدیکیهای صبح‌که آندو ازهم جدا شدند دیگر عفت اوایل شب را واجد نبودند . مهشید بی‌پروا بود واصلا بواقعه نمی‌اندیشید . بااینکه نفیسترین‌کالای زندگی خودرا بتاراج داده‌بود غمی نداشت وهمچنان می‌گفت ومی‌خندید . فریدون عاقبت بهیجان آمده ووقتی‌که درکنایه فهمانده‌بود ممکن است پایان این عشق‌بازی منجر بازدواج نشود وشاید نتواند سر نامزد خود را بسنگ بکوبد عکس‌العملی ندید . تنها می‌شنید

که مهشید می‌گفت . جانم ـ برای من مهم نیست که بالاخره باچه‌زنی درآینده‌زندگی خواهی‌کرد، این‌لحظه برای‌من غنیمت است که درکنار توام وبا تمام وجود میخواهمت ومی‌پرستمت ولذت می‌برم « . . .

اینك با بیات جانانه حکیم سخن‌سنج نظامی‌گنجوی توجه بفرمائید تادریابیدکه باچه چیره‌دستی ومهارتی مواقعه خسرووشیرین یا بهرام باکنیزان‌را درلباس استعاره با لطافتی، تام وحلاوتی تمام تشریح‌کرده است .

ازهفت پیکر

دست بردم چو زلف در کمرش — درکشیدم چو عاشقان ببرش
گفت هان وقت بیقراری نیست — شب شب زینهار خواری نیست
گر قناعت کنی بشکر و قند — گاز میگیر و بوسه درمی‌بند
گفتمش چاره کن ز بهر خدای — کابم از سرگذشت و خار ازپای
شب بآخر رسید و صبح دمید — سخن ما بآخری نرسید
اینهمه سرکشیدن ازپی چیست — گل نخندید تا هوا نگریست
جوی آبی و آب جویت من — خاکی و آبدست شویت من
تشنه را که او گلوده تست — آب در ده‌که آب در ده تست
قطره ای را به تشنگی مگذار — تشنه‌ای را به قطره‌ای بنواز
رطبی درفتاده گیر بشیر — سوزنی‌رفته‌درمیان‌حریر . . . الخ

از خسروشیرین

سحرگه چون بعادت گشت بیدار — فتادش چشم بر خرمای بی‌خار
عروسی دید زیبا جان دراو بست — تنوری‌گرم و خالی نان در اویست

چو ابر ازپیش روی ماه برخاست — شکیب شاه نیز از راه برخاست
سر اول بگل چیدن درآمد — چوگل زانرخ بخندیدن درآمد
پس آنگه عشق را آوازه در داد — صلای میوه های تازه در داد
که ازسیب وسمن بد نقل سازیش — گهی با ناز و نرگس رفت بازیش
گوزن ماده می‌کوشید با شیر — بر او هم شیر نر شد عاقبت چیر
شگرفی کرد و تا خازن خبر داشت — بیاقوت از عقیقش مهر برداشت
حصاری یافت سیمین قفل بر در — چو آب زندگانی مهر بر سر
خدنگ غنچه باپیکان شده جفت — به پیکان لعل پیکانی همی سفت
مگر شه بود خضر و شب سیاهی — که در آب حیات افکند ماهی
نگویم بر نشانه تیر میشد — رطب بی استخوان در شیر میشد
شده چنبر میانی بر میانی — رسیده زانمیان جانی بجانی
چکیده آب گل درسیمگون جام — شکر بگداختـه در جام بادام
شبانروزی بترك خواب گفتند — بمروارید ها یاقوت سفتند ... الخ

دراینجا از خواننده عزیز عذر میخواهم که استطراداً مطالبی بمیان آمدکه مرا ازاصل مطلب بدور افکند .

مطلب این بود که در تلوهر اثری اعم از نثر و نظم . داستان یا افسانه باید حقایقی نیز نهفته باشدکه آن حقایق من غیر ملموس خواننده را بجانب خود بکشد ـ قهرمانان داستان نباید تنها از جنبه‌های منفی بصورت دیوان آدمی شکل درآیند وبنشر رذیلت وفساد اهتمام‌ورزند. بلکه یك یا چندتن از قرمانان بایدعهده‌دار تبلیغ ورسالت جنبه‌های مثبت تربیتی و اخلاقی‌هم باشند و مروج فضیلت وشرف و تقوی و مردانگی و بزرگواری .

خوشبختانه افسانه (خدا پرست) این خصیصه‌را واجد است ازاینرو امیدوارم مقبول طبع وسلیقه خوانندگان سخن‌شناس واقع‌شود .

اینك اصل داستان

درروزگاران پیشین امیری بودکه برکشورپهناوری سلطنت میکرد امیر سه‌پسر داشت‌که چشم وچراغ زندگی او بودند هرچندکه با بی‌صبری انتظار واشتیاق وجود دختری را درخانواده خود داشت ولی قضا با رأی او موافـق نبود وآرزوی او هرگز برآورده نشد . تازمان پیری‌که همیشه غباری ازغم‌واندوه چهره‌دلش‌را پوشیده‌میداشت پیوسته ازاین رهگذر دلتنگ وآزرده خاطر بود .

صدراعظم را دل براحوال وی بسوخت . روزی در مقام آن برآمدکه با طرح زمینه‌ای امیررا ازغم خوردن بیحاصل برحذر دارد پیشنهادکردکه امیر اجازه دهد او یگانه دختر خودرا بقصر سلطنتی بفرستد وبعنوان دختر خوانده امیر بهمراهی پسران وی تحت تعلیم وتربیت قرارگیرد .

امیر باخشنودی این‌پیشنهادرا پذیرفت وازآن‌پس تنها سرگرمی‌امیروجودنازنین درقصر و بوجود او درمیان فرزندان خود دلخوش بود . هروقت که غمی داشت و از گرفتاریهای سلطنت ناراحت میشد خودرا بقصر می‌رسانید و دختر را درآغوش محبت خویش میفشرد وبدین‌ترتیب همه تألمات را بدست فراموشی میسپرد .کم‌کم دختر نیز همزمان باپسران شاه بعرصه بلوغ رسید و وجاهت و صباحت او توأم با تیزهوشی و فراست زبانزد مردم‌گردید .

دختری بود آراسته بکمال وزیبائی وجمال . دردرس و تعلیم سرآمد اقران و درسواری وتیراندازی وانواع ورزش وفنون بی‌نظیر وممتازگردید. حسادت پسران‌امیر

دراینوقت تحریك وهریك را حالتی ناشی ازرشك وکم خودبینی درخاطر برانگیخته شد . هرکدام سعی‌میکرد تاراهی برای‌تفوق بردختر بجوید وازاینطریق بروی استیلا یابد ویا لااقل موردعنایت وتوجه والتفات او قرارگیرد . تااینکه صدراعظم پیر چشم ازدنیا بربست و بسرای عقبی شتافت ازآن‌پس اقامت دختر ووابستگی او بطوردائم در دربار مسجل ومحتوم‌گردید .

پس ازاقامه مراسم عزاداری امیر جسته وگریخته می‌شنیدکه دررفتار پسران او با دختر محسوسا تغییراتی حاصل گردیده و درپیش پای هریك دامی ازعشق وعلاقه‌ای شورانگیزگسترده شده‌است بقسمی‌که همه فکروذکر آنان جلب عواطف بی‌دریغ‌دختر وحشر ونشر بیرون ازقاعده وقیاس بااوست . حتی چنان طاقت از پسران سلب وعنان شکیبائی ازدستشان خارج گردیده‌که شبها بجای خواب و استراحت می‌نشینند و در خلوت‌خانه اشك می‌ریزند .

امیررا ازاین‌واقعه دل به‌درد آمد وپسران‌را تکلیف‌کرد تا دل ازهوس برگیرند وآسایش وآرامش خویش‌را دراینراه تباه‌نسازند ودرعین‌حال دستوری‌محرمانه وموکد برای‌حفظ وحراست دختر صادرکرد وبپرستاران مخصوص سپردکه یکدم ازحال‌ووضع دختر غافل‌نمانند اما مگرکارعشق ودلباختگی‌کاری آسان ودرد بی‌درمان‌آن‌چاره‌پذیر است ؟ پسران از شدت هول و هراس رنجور وازحدت درد بیمار شدند ودرضمن دست بدعا بودند تا خداوند شاید وسیله‌ای برانگیزد وآنان بمراد دل برسند .

ناتمام

تنبیه

دزدان دو گروه‌اند جمعی با تیر وکمان در صحراهـا و بعضی به کیل و ترازو دربازارها باید دقع ایشان را واجب دانست .

(سعدی)

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۴۷)

مازیار را به شهر سامره وارد کردند

معلوم نیست عبداله بن طاهر حاکم مشرق ایران تاکجا مازیار را بسوی عراق همراهی کرده است و اقراری که درحال مستی از مازیار گرفته درچه مکانی اتفاق افتاده است بهرحال قدرمسلم اینکه مسافت زیادی شاید تا ری همراه مازیار بوده است و پس ازگرفتن اقرار ازمازیار اورا نزد اسحق بن ابراهیم فرستاد و پیغام دادکه سخت مواظبت کن تامازیار ازدست تو بیرون نرود، جزاینکه بدست خود معتصم سپرده‌شود، نوشته‌اند اسحق برای تحویل‌گرفتن مازیار وداخل‌کردن او به سامرا تا دسکره پیش آمده‌بود ودرماه شوال سال ۲۲۵ هجری اسحق مازیاررا به سامره رسانید .

برای واردکردن مقصران بزرگ بـه پایتخت مرسوم بود فیلی راکه همواره در دارالخلافه آماده داشتند رنگ‌کرده وزینت مینمودند ومقصر وباغی راکه دستگیرشده بود برروی‌آن می‌نشاندند وازدروازه داخل‌شهر می‌کردند وشعری تصنیف‌مانندبه‌عوام واطفال می‌آموختندکه شادی‌کنان وهلهله‌گویان ودست‌زنان و پای‌کوبان می‌خواندند ودنبال فیل روان میشدند چنانکه بابك دلاور بزرگ آذربـایجان را نیز درگذشته بهمین‌ترتیب وارد این میعادگاه وحشت‌زا نمودند .

معتصم دستورداد مازیار را نیز بهمان‌طریق وارد شهرکنند اما مازیار ازنشستن برروی فیل امتناع‌کرد ، خلیفه فرمان داد اورا براستر برهنه‌ای‌که‌گلیم ستبر و عرق - گیری پاره داشت سوارکرده وبامسخرگی به‌سامرا وارد نمودند وپیش او بردند، اسحق

بدست خویش نامه عبداله بن طاهر راکه پیرو نامه قبلی برای معتصم نوشته وجریان روابط افشین ومازیار و ماجرای اقرار ازمازیار را به تفصیل نوشته بود به معتصم تسلیم داشت و مازیار را نیزکه دربند بود به حضور خلیفه معرفی نمود .

محاکمه تاریخی افشین

با ورود مازیار فرمانروای طبرستان به سامره به شرحی که گذشت مقدمات تشکیل دادگاه و انجام محاکمه افشین سردار بزرگ مغضوب معتصم که دراثر اتهام‌های متعدد زندانی شده بود آماده گردید وعاقبت این محاکمه تاریخی که گفت وشنود جلسات آن از ازهر لحاظ قابل توجه واهمیت است روزپنجم ذی‌القعده سال ۲۲۵ هجری درحضوراعیان ورجال و قاضیان و فقیهان و سرکردگان دربارخلافت آغازگردید ، چون مازیار قبلا درنزد عبداله بن طاهر وسپس درنزد معتصم اقرارکرده بودکه افشین با نوشتن نامه‌های متعدد استقلال اورا تصویب وتائید میکرد وازطرفی وی‌را برخروج وعصیان علیه خلیفه برمی‌انگیخت زیرا هردو دردین ومذهب متفق وبرکیش زردشتی باقی بودند بهمین‌جهت لازم بنظر میرسیدکه افشین ومازیار را دراین دادگاه روبرو نمایند .

جریان محاکمه تاریخی افشین‌را طبری به‌نحو بسیار جالب‌توجه شرح داده‌است (جزء ثالث صفحه‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۳) این‌شرح ازآن‌جهت مهم است‌که نشان‌میدهد آئین‌های کهن ایرانی دراین‌زمان هنوز همچنان وجود داشته ومخصوصاً درمشرق‌ایران بامنتهای اهمیت و قدرت رایج بوده‌است، وحتی‌عامهٔ مردم ایران اگرچه بنام وبظاهر مسلمان بوده‌اند باز غالباً به‌آئین دیرین خود علاقه باطنی داشته‌اند وهرزمان که‌فرصت و مجالی می‌یافته اند در ترک آئین مسلمانی و بـازگشت به‌کیش دیرین خویش تردید نمی‌کرده‌اند (۱) .

۱ ــ دوقرن سکوت صفحه ۲۸۰ .

اتهام افشین نیز تنها خیانت به خلیفه معتصم نبود او متهم بود که هنوز به آئین نیاکان خود توجه دارد وبا آنکه به‌ظاهر اسلام آورده است دردل به‌آئین دیرین‌خویش باقی مانده است . هارون‌بن عیسی بن‌منصور شخصی‌است‌که ناظر وشاهد وقایع‌محاکمه افشین بوده وطبری ازقول او این داستان‌را نقل‌کرده است .

اشخاصی‌که درمحاکمه تاریخی افشین حضور داشته‌اند به این شرح بوده‌اند : احمدبن ابی‌دعاد (یا ابی‌داود) قاضی‌القضات واسحق‌بن ابراهیم بن مصعب ومحمد بن عبدالملك الزیات وزیر معتصم‌که بعنوان دادستان این محکمه تعیین شده‌بود ومازیار فرمانروای مقید طبرستان ، وهمچنین یك‌موبد زردشتی ویکی ازشاهزادگان سغد بنام مرزبان‌بن ترکش ودوتن ژنده پوش ازاهالی همان ایالت .

نخستین اتهام افشین

دراین داوری ابتدا ازژنده پوشان بازپرسی‌کردند ، ژنده پوشان پشت خودرا که در اثر ضربات تازیانه پوست آن رفته و مجروح شده بود به اعضاء دادگاه نشان دادند ، ابن‌الزیات ازافشین پرسید : (این اشخاص‌را میشناسی ؟ افشین جواب داد : (بلی میشناسم ، این مؤذن وآن دیگر امام جمـاعت است ، این دو نفر مسجدی در اسروشنه بنا نهادند وبهریك هزار تازیانه زدم زیرا باشاهزادگان سغد قرارداده بودم که همه مردم‌را درکیش خود آزاد بگذارم وآزاری نرسانم واین دونفر به معبدی‌که بعضی ازاهالی اسروشنه بدانجا میرفتند واصنام خودرا پرستش میکردند حمله‌بردند و بتهارا شکستند وبتخانه‌را بصورت مسجد درآوردند ، بدین‌سبب آنها را بسزای عمل خود رساندم وبهریك هزار تازیانه زدم زیرا عمل آنها تجاوزکارانه بود ومردم را از پرستش بازداشته بودند) .

دومین اتهام افشین

ابن الزیات پس از اقرار افشین به‌موارد اتهام اول به‌قسمت دوم ادعانامه تنظیمی علیه افشین پرداخت ، ابن الزیات گفت : (آن کتاب کدام است که تو داری و بازر وزیور وگوهر آراسته‌ای وحال آنکه‌عبارات کفر آمیزی در آن کتاب مندرج است افشین پاسخ داد: (آن کتاب را ازپدرم به ارث برده‌ام وپاره‌ای ازامثال وحکم ایرانی در آن کتاب است ، اما اگر کفر وزندقه‌ای در آن کتاب باشد من ازجنبه‌ادبی کتاب استفاده میکنم وبه‌مطالب دیگر توجهی ندارم .

روزی‌که این کتاب بمن رسید دارای همین تزئینات مجلل وباشکوه بود ومن به آن تزئینات دست نزدم وحاجتی پیش نیامدکه مجبور شوم آن تزئینات‌را ازکتاب برگیرم پس کتاب را بصورتی که بود گذاشتم ، چنانکه شما هم کتاب کلیله و دمنه و مزدك (۱) درخانه‌خود گذاشته‌اید ومن‌این کاررا منافی‌اعتقادخود به‌اسلام‌نمیدانستم) .

سومین اتهام افشین

بعد از طرح اتهام دوم و استماع پاسخ افشین به شرحی‌که‌گذشت قسمت سوم ادعانامه تنظیمی علیه افشین مطرح گردید ، دراین‌موقع موبدی‌که درجلسه حاضر بود پیش‌آمد وبااشاره به‌افشین گفت: (این‌شخص‌را عادت‌چنان بودکه‌گوشت حیوان خفه‌شده

---

۱ ــ دکتر زرین کوب درحاشیه صفحه ۲۸۱ کتاب دوقرن سکوت درمورد این کتاب نوشته است که نام‌این کتاب دریك‌قطعه ازاصمعی که درهجو برامکه گفته است نیزذکرشده و بعضی باستناد روایت جاحظ درالبیان والتبیین (ج ۲ ص ۱۶۰) آنرا مروك خوانده‌اند این احتمال ظاهراً بعید است معذلك طبق قول حمزه اصفهانی ومؤلف مجهول مجمل‌التواریخ که اینگونه روایات را ازحمزه نقل میکند مروك درعهد اشکانیان باید تألیف شده باشد، مانعی نداردکلمه مروك مصحف ومحرف مژدك بمعنی بشارت باشدکه برای‌تسمیه‌کتاب‌دینی مناسب داشته است .

را بخورد ومرا نیز میخواست به‌این کار وادار کند ومدعی بود که گوشت این چنین حیوان نازك‌تر از گوشت ذبایح است ، بعلاوه هرچهارشنبه یك گوسفند سیاه‌را خفه می‌کرد و سپس با شمشیر خود آنرا دونیم میکرد و پس از گذشتن از میان دوقطعه گوشت آن‌را میخورد) ونیز این تهمت‌را به افشین نهادکه : روزی بمن گفت منهم (به‌مصلحت) مانند اینها (تازیان) شده‌ام وهرچه‌را تازیان دوست‌ندارند منهم دوست‌ندارم، حتی‌درخوردن روغن دنبه وسوارشدن برشتر وپوشیدن نعلین هم باآنان فرقی ندارم ، ولی تاامروز یك‌موی ازبدن من‌کم نشده است منظورش این بودکه تاکنون ختنه نکرده است .

افشین درپاسخ دفاعیه‌خود چنین اظهارداشت :آیاکسی‌که بدین نحوسخن بگوید به‌کیش وآئین او اعتمادی باشد؟ این‌مرد موبدزردشتی بود وندیمی متوکل برادرخلیفه را اختیارکرد وخودرا مسلمان نشان‌داد آیا به‌دینداری او اعتماد دارید ؟ جواب‌دادند خیر، سپس افشین‌گفت: (پس بچه‌علت شما شهادت شخصی راکه بهیچوجه مورداعتماد خودتان نیست قبول می‌کنید ؟) .

آنگاه روی به موبدکرد وگفت : (آیا دری یا پنجره‌ای بین خانه من وخانه تو بودکه ازآن‌در یاپنجره توانستی مرا ببینی وازکارهای‌من‌آگاه‌شوی ؟) موبدپاسخ‌داد (خیر) افشین پرسید : (آیا مرا عادت برآن نبودکه ترا نزد خود خوانم واسرار خود بتوگویم وازمسائل‌ایران وعشق وعلاقه‌خود نسبت‌به‌ایرانی وچیزهائی‌که مربوط‌به‌ایران است باتوگفتگوکنم ؟) موبد جواب‌داد: (آری) افشین‌گفت : (پس تو نه دردین‌خود شایسته اعتمادی ونه‌درعهد وپیمان‌دوستی وفادار وپابرجائی زیرا مطالبی‌راکه درنهان باتو (درمیان‌گذاشتم وبتو اعتمادکردم درعیان برضد من بکاربردی) .

چهارمین اتهام افشین

سپس مرزبان سغدرا پیش خواندند وموارد اتهام‌چهارم افشین مطرح شد ، از

افشین سئوال شدکه این شخص‌را میشناسی یاخیر ؟ افشین جواب منفی داد پرسیدند : افشین‌را میشناسی؟ جواب مثبت داد ورو به‌متهم‌کرد وگفت : ای‌حیله‌گر تاکی ازخود دفاع‌کنی وبکوشی‌که حقیقت‌را دگرگون جلوه دهی ؟) افشین‌گفت : (تو ریش دراز نادان چه‌میگوئی) مرزبان از افشین سئوال‌کرد رعایای تو چگونه درنامه‌های خود ترا خطاب‌کنند ؟

جواب‌داد: (همانگونه‌که به پدر وپدربزرگم مینوشتند) مرزبان سئوال خودرا دنبال‌کرد وگفت (بگو چگونه ترا خطاب کنند ؟) افشین پاسخ‌داد : (نخواهم‌گفت) مرزبان گفت : (آیا درنامه‌هائی‌که بتو مینویسند عنوان نامه بزبان اسروشنه چنین و چنان نباشد وآیا ترجمه آن چنین نیست : به‌پیشگاه خدای خدایان ازطرف‌خادمش فلان‌بن فلان افشین جواب داد : بلی چنین است .

در این‌موقع ابن‌الزیات فریاد برآورد (آیا مسلمین اجازه میدهندکسی‌بدین مضمون آنانرا مورد خطاب قراردهد ؟ پس برای فرعون چه باقی‌گذاشته‌اید ؟

فرعون به‌اتباع خودگفته بود انا‌ربکم‌الاعلی(۱) افشین‌گفت : (رسم مردم‌چنین بود و این‌رسم را نسبت به پدرم و پدر پدرم و خودم پیش‌ازآنکه مسلمان شوم رعایت می‌کردند ومن نخواستم خودرا درانظار آنان‌کوچك‌کنم ، مبادا دروفاداری نسبت‌بمن سست شوند) اسحق‌بن ابراهیم‌بن مصعب بانگ برآورد (وای برتو ای‌حیدر) چگونه تو نزد ما بخدا سوگند یاد میکنی وبتو اعتماد میکنیم وسوگند ترا میپذیریم ورفتار ما باتو رفتاری است‌که بایك فرد مسلمان میشود وحال‌آنکه دعاوی تو شبیه دعاوی‌فرعون است ؟ افشین پاسخ‌داد : (ای ابوالحسین این عبارت‌را عجیف علیه علی‌بن هشام بکار برد ، امروز هم تو برضدمن بکار میبری تا فردا چه‌کسی علیه خودت بکاربرد .)

---

۱ – قرآن سوره ۷۹ آیه ۲۴ .

عجیف بن عنبسه از سرداران مأمون بودکه دراثر دسیسه ونیرنگ وی مأمون علی بن هشام راکشت واورا بریاست پلیس خود منصوب نمود . (۱)

پنجمین اتهام افشین و روبرو کردن با مازیار

پنجمین قسمت ادعانامه تنظیمی علیه افشین تحریك نهانی مازیار سپهبدطبرستان به شورش وتشویق او به عصیان بودکه درجلسه محاکمه مطرح شد، دراین موقع مازیار فرمانروای مقید طبرستان راکه حاضر بود پیش‌خواندند وازافشین پرسیدند : (این‌مرد را میشناسی ؟) افشین پاسخ‌داد (خیر) ازمازیار پرسیدند افشین را میشناسی ؟ مازیار جواب مثبت داد ، به افشین گفتند : این‌مرد مازیار است ، افشین گفت : (آری اکنون اورا شناختم) پرسیدند : آیا باوی مکاتبه کرده‌ای ؟ افشین جواب منفی داد ، دوباره ازمازیار سئوال‌کردند : آیا افشین چیزی بتو نوشته‌است : جواب‌داد : (آری برادرش خاش به‌برادرم‌کوهیار نوشته بودکه هیچ‌کس جزمن و تو وبابك نتواند دین سپید (۲) راکه برتر ازدیگرمذاهب است غالب وفرمانروا سازد، اما بابك بعلت‌دیوانگی سبب مرگ‌خود شد وبااینکه‌کوشیدم اورا ازمرگ نجات‌دهم دیوانگی‌او نگذاشت تااینکه بدان بلیه بزرگ دچارگشت ، اگر تو شورش‌کنی این‌مردم (تازیان) جز من کسی‌را ندارند بجنگ‌تو فرستند وبامن پهلوانان ودلیران وسلحشورانند، پس اگر مرا به‌میدان نبرد توگسیل دارند، بیش ازسه‌گروه باما مصاف ندهند تازیان ومغربیان وترکان،عربها مانند سگانند ، لقمه نانی پیش ایشان اندازم ، آنگاه سرشان‌را باگرزگران بکوبم و

---

۱ ـ تاریخ یعقوبی ترجمه مرحوم دکترآیتی جلد دوم صفحه ۴۹۴ .

۲ ـ همانطورکه قبلا گفته شد ایرانیان وطن پرست در این دوره علی‌رغم پرچم سیاه عباسیان آئین خودرا دین سپید ومذهب عربهارا دین سیاه مینامیدند .

این مگسان (اشاره به مغربیان) عدهٔ ایشان کم است و یك خوراك کله برای سدّ جوع آنها کافی است، اما فرزندان شیطان که ترکان باشند دراندك زمانی پیکانشان تمام شود و سواران آنهارا محاصره کنند و به یك حمله همه را ازپا درآورند و باردیگر مقام ومنزلتی راکه آئین ما درروزگار ایرانیان داشت بدست آورد) پرفسور ادوارد براون مستشرق دقیق وشهیر انگلیسی درمورد افشین چنین نوشته است (۱).

(ازکلیه مطالب فوق کاملا چنین برمیآید که افشین بااینکه ازاهل ماوراءالنهر بشمار میرفت خلاف آنچه برخی مدعی شده‌اند ترك نژاد نبوده و ازحیث احساسات یکسره ایرانی وغمخوار ایرانیان بوده است).

افشین درپاسخ مازیار اظهارداشت : (این‌مرد برادر خودش و برادر مرا متهم به‌کارهائی میکندکه ربطی بمن ندارد ، وهرگاه چنین نامه‌ای‌را هم من باو نوشته‌بودم تا اورا متمایل سازم وآمدن مرا با متانت وسکوت وآرامش تلقی‌کند تازه کار خطائی نبود زیرا من‌که به‌نیروی بازوی‌خود خلیفه‌را یاری‌کردم، بیشتر حق دارم‌که به‌نیروی خود نیز اورا یاری‌کنم و دشمن اورا غافلگیر سازم ونزد او برم و بدین‌وسیله دردیدهٔ سرور خود سربلند شوم، همچنانکه عبداله‌بن طاهر نیز بدان‌وسیله‌کسب عزت وافتخار نمود) این‌محاکمه‌تاریخی باتفصیل بیشتری شرح داده‌شده مخصوصاً آنجاکه به‌او ایراد کردندکه چرا ختنه نکرده است واحمد بن ابی‌دوادگوید بطورکلی اسلام و طهارت درشرع بسته به ختنه است افشین درمقام دفاع ازخود اظهار میکندکه ازترس ضرر و خطر زیر بار آن عمل نرفته است ، معاذیر اورا با سرزنش و سخریه تلقی‌کردند و باطل ومردود دانستند وچنین‌گفتند آیا ممکن است سربازی‌که جانش برکف وپیوسته درمعرض نیزه وضربه شمشیر است ازچنین‌چیزی بهراسد ؟ افشین دید محکوم است،

۱ - تاریخ ادبی ایران جلد اول ترجمه علی پاشا صالح صفحه ۴۹۵ .

باخاطری پریش روبه ابن ابی‌داودکرد وگفت : (انت یااباعبداله ترفع طیلسانك بیدك فلا تضعفه علی عاتقك حتی تقتل به جماعة) مقصود او این بودکه ای اباعبداله لباس قضاوت درپوشیده‌ای وتا جماعتی‌را بدان‌وسیله بکشتن ندهی آنرا فرونخواهی‌گذاشت یعنی بمنظور حب جاه وحفظ لباس هرمتهمی‌را به اعدام محکوم خواهی‌کرد .

ابن ابی‌داود خطاب به‌حضار درداد‌گاه‌گفت : (برهمهٔ شما آشکار و هویدا شد که این‌مرد کی و چه‌کاره است) آنگاه بقاء ترك (بقاءکبیر) را مورد خطاب قرارداد وگفت : (اورا دورکن) بقاءکمربند افشین راگرفت دراین‌موقع افشین آواز برآوردکه ازشماهمین‌انتظار میرفت بقاء دامنش‌را برسرافشین افکند ودرحالیکه جلودهان وی‌را گرفته بود بطور نیمه خفه اورا بزندان برد .

(ناتمام)

نکته ها

اشعهٔ نورهای پیدا و ناپیدا بـا سرعتی برابر ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثـانیه حرکت مینمایند و سرعت نور وسیله و میزان ساده‌ای بـرای اندازه‌گیری فواصل فضائی میباشد . اگر بگوئیم که ستاره‌ای از ما پنج سال نوری فاصله دارد یعنی نوری که از آن ستاره منتشر میشودپنج‌سال طول میکشد تابچشم‌ما برسد . باتوجه به‌اینکه دریك سال ۳۱/۵ ملیون ثانیه وجود دارد ، اگر این عدد را پنج برابر کنیم تعداد ثانیه درپنج سال را خواهیم داشت و آنگاه حاصل را باید در ۳۰۰ هـزار ضرب کنیم که نتیجه آن فاصله ستارهٔ تاچشم ما برحسب‌کیلومتر خواهد شد .

استاد سخن : وحید دستگردی

غزلی روح نواز

غزل زیر باآنکه بدفعات در ارمغان و دیگر مطبوعات بچاپ رسیده واینك بدرخواست عده‌ای از خواستاران بدرج مجددآن اقدام گردید.

خوش آمدی بنشین و مرو چو عمر دمی
که عمر بی تو نیرزد به نیمه درمی
چو یار دور شود شادی ازجهان دور است
چو دوست دست دهد درزمانه نیست غمی
وصال روی تو بعد از فراق دانی چیست ؟
صباح معدلتی در پی شب ستمی
نه پا بسنگ که سنگ ار بسر فرود آید
ز پیشگاه تو واپس نمیروم قدمی
جز آنکه عشوه لبخند در دهان تو دید
کسی ندیده وجودی مصاحب عدمی
صمد پرستی از آفاق رخت بربندد
درآید ار بصنم خانه ای چو تو صنمی
بیاد صفحه رخسار دلفروز تو بود
زدیم گاهی اگر بر صحیفه‌ای رقمی
وگرنه چرخ قلم کرد و بست مارا دست
بدین گنه که سری داشته است با قلمی
زهرچه هست فروبست چشم وگوش وحید
مگر ز روی نگاری و لحن زیر وبمی

محمد جناب‌زاده

نوآوران راستین درزبان پارسی

(۲)

ویل دورانت نگارنده تاریخ فلسفه درسال ۱۸۸۵ میلادی در ماساچوست بدنیا آمده این دانشمند سعی مشکور خودرا دراین تألیف شریف برای تحلیل و تجزیه و نقد اندیشه‌های بزرگان مکتب حکمت وفلسفه بکاربرده وبیان میکند علاوه برلذتی که در بررسیهای فلسفی وجوددارد کمترین فائده فلسفه این‌است‌که قسمت‌اعظم زندگی درتردید وبیهودگی و بی‌نظمی (دردرون و برون محیط حیاتی ما) نمیگذرد و معنی زندگی هم این است‌که ازگذشت عمر حاصلی از معرفت و توشه‌ای ازحقیقت بدست آید نه‌آنکه همه‌چیز را به شعله آتش مبدل شود بلکه باید ارزش ونمای واقعی منطقه مشهود و محسوس‌را دریابیم ـ کامل باشیم نیروها وقوای خودرا بررسی‌کنیم وآنهارا نظم وترتیب دهیم و امیال خویش را هم‌آهنگ سازیم ـ برای حصول این مقصود باید درطلب علم برآئیم ـ علم : عبارت است ازمشاهده نتایج وتحصیل وسائل ـ عبارت است از انتقاد وتنظیم ثمرات ـ علم بدون‌فلسفه مجموعه اموری است‌که نما وارزش‌ندارد علم دانستن است وفلسفه حکمت وخردمندی » .

آنچه ازعلم و فلسفه دورماند یا درکانون یکی از این‌دو متوقف‌گردد بی‌حاصل است یعنی‌باصطلاح متعارف (خیر) درآن وجودندارد زیرا معنی(خیر) ادراك‌فضیلت وخردمندی وتنظیم‌امیال وخواهشها و ایجاد هم‌آهنگی ارادی و خلاق برپایه عقل و دانش است .

طرح این نکته از لحاظ تفکیك یا پیوند علم وفلسفه بمیان نیامده بلکه منظور این است که گفته شود عقل وخرد هیچگاه به انسان اجازه اتلاف وقت وکارهای بیهوده را نمیدهد واین نکته را تعلیم میدهد که از نیروهای طبیعی وقوای مکتوم در وجود انسانی باید کامیابی حاصل کنیم درراه معانی واقعی حیات نه درمسیر ویرانی وگردبادهای بنیان‌کن شهوات لجام گسیخته حیوانی گام برداریم .

افلاطون رفتار انسان را ناشی از منابع نیروهای درونی میداند از این لحاظ جریانهای گوناگونی راکه برعقل واندیشه وروش ومنش آدمی استیلا دارد موردبحث قرارداده وبعقیده او مرکز عقل ودانش درمغز است که ناظر وبازرس میول وشهوات است ومیتواند زمام نفس را در دست بگیرد ومنبع میل وشهوت درشکم میباشد که انبار نیروها بویژه غریزه جنسی است ومرکز هیجان ، اراده درقلب آنگاه حالات افرادرا ازنظر روانی و آرمان هرگروه تشریح میکند میگوید بعضی میل مجسم هستند و در طلب مادیات ومناقشات برخی پیشه وصنعت را دوست دارند ومردم دیگری یافت میشوند که بخاطر پیروزی وغرور وافتخار پیکارمیکنند عده قلیلی سرگرم تفکر و دانش وخواهان علم وتنها حکیمانند که درعزلت بسرمیبرند وجویای حقیقت میباشند» اما بااختلاف ، حالات و اوصاف یك وجه مشترکی میان طبقات و اصناف مردم وجود دارد و آن دلبستگی روحی به ادب وشعر وموسیقی است که آن وسیله هم آهنگی کلی انسانها حتی گروهی ازحیوانات است وجامعترین بیان دراین موضوع حکایت گلستان سعدی است واین حقیقت را نمایان میسازد گوید «یاد دارم که شبی درکاروانی همه شب رفته بودیم وسحر برکنار بیشه ای خفته ـ شوریده ای که درآن سفر همراه ما بود نعره برآورد وراه بیابان گرفت ویك نفس آرام نیافت چون روز شد گفتمش آن چه حالت بود ؟ گفت

« بلبلان را دیدم که بنالش درآمده بودند ازدرخت وکبکان ازکوه و غوکان درآب و بهائم ازبیشه اندیشه کردم که مروت نباشد همه در ذکر و تسبیح ومن به غفلت خفته»

بذکرش هرچه بینی در خروش است ولی داند دراین معنی که گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است که هرخاری به تسبیحش زبانی است

درهمه ارکان طبیعت این وجد و شیوائی میدرخشد و دیدگانی توانائی بینائی این شور وغوغا ووجد وحال و سماع را دارند کـه دلشان ازکدورت وزنگارهوسها و پلیدیهای مادی مصفا باشد .

جمال یار ندارد نقاب وپرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

درخلقت همه چیز زیباست خوبی وزشتی مولود احساس وتأثرات گوناگون است که درمنطقه شعوری ووجدانی بوجوه مختلف انعکاس پیدامیکند ولی ازنظر ودیدعارف کامل حسن مطلق وخیر ونیکی بدون پرده وحجاب درهمه جا نمایان است وهمه اشیاء درحالات خاص خودشان جمیلند کوهها ـ رودها ـ صخره‌ها ـ درختان، دره‌های وسیع ـ دریا، آبشار بانقوش وبدایع رنگارنگ هزارگونه رؤیا واندیشه‌های نغز درمغز بیدار میکند ـ هرموجودی خواه انسان یاحیوان یانبات درمحل ومقام خود زیباست وآنکه به اشتر میگوید (نقشت کج است چرا) غافل است که همان نقش دربیابان درزیر اشعه زرین خورشید ودرتاریکیها وظلمات شب وسکوت مطلق تا چه اندازه دلربا و زیبا وتسلی بخش است ـ کدام صورتگر توانسته دربرابـر قلم صنع پیکر و چهره و اندامی زیباتر بسازد ـ رنگ گلها، پرنده‌ها درانواع عدیده وبیشمار آنها هریك دفترگویائی اززیبائی است بسیاری اززیبائیها را میتوان درك نکرد اما لغات والفاظ برای بیان آنها نارسا است فلسفه (درعین وحدت وجود) پوشاکها ومظاهر رنگارنگ دارد ـ ازجمله پوشاکهای او تاریخ است که عوامل موجدم هرحادثه‌ای را با نقشبازان آنها و

وپایان کارشان بیان میکنید ورابطه علت ومعلول را توجیه مینما ید ـ درآنچه باصطلاح زیباشناسان هنر صامت نام دارد فلسفه برای درك آن دراعماق روح ملل غور میکند و شرح میدهد که بناهای عظیم معابد وساختمانهای اهرام مصر وبتکده‌های هندوان وآثار تاریخی یونان وایران وروم وخاور دور مولود چه اقتصادات وپندارها وعوامل شعوری سازندگان آنها بوده است یا بزبان دیگر این آثار که پدیده‌های روان هنروران زمانهای مختلفه بوده تحت تاثیر چه انگیزها و مؤثراتی این اشعار صامت را در قالب سنگ و گچ وموادمعدنی مجسم کرده‌اند ـ کشف این رموز واسرار علمی بوجود آورده که زیبا ـ شناسی یا علم الجمال نام دارد ـ پس اطلاق کلمه ایجاد ـ یاابداع وقوه خلاقه دراین ـ موارد نابجا است وکاشف یا هنرسنج واژه‌ای است که مطابق باحفظ امانت معانی کلمات میباشد و میتوان آنرا بکاربرد .

گفته‌شدکه افلاطون منابع نیروهای درونی را طبقه بندی کرده‌ودرحقیقت تفاوتهائی راکه درکردار وگفتار وحالات افراد وجوامع دیده‌میشود ناشی‌ازمحرکات ذاتی اشخاص میداند وبراین‌مطلب خارج‌ازمتن ودرحاشیه مقتبسات کلام گفته شدکه قدرمشترك خوی ومنش وهیجانها واحساسات بی‌شایبه بشر دلبستگی به زیبائیهاست و زیبائی بطورکلی پایه واساس تکوین است وآنچه قلم صنع نگاشته درعالیترین مرحله‌کمال وخلاقیت میباشد وصانع‌کل برای شناسائی این زیبائیها شوق وعشق وشعور را درمخلوقات دلیل راه قرارداده است .

جلوه‌گاه رخ او دیده من تنها نیست ماه‌وخورشیدهمین‌آینه‌را میگردانند

هنرور ـ هنرسنج ـ شاعر، موسیقی‌دان ـ بدایع نگار ونویسنده ادراك هنری قوی دارند بااین تفاوت‌که درکسب لذت وشوروجد بادیگران برابرمیباشند اما زبان گویا و قلم توانا دارند واگر چنین نبود و درك زیبائیها در چهرهای نامعدود خاص هنرمندان بود دیگران نه از مشاهده مناظر زیبا و نواهای تازه و نقاشیهای جاذب

احساس لذت وشعف یاغم و اندوه مینمودند و نه آنکه ساختهها و پرداختههای هنری مورد احترام وتوجه آنها قرارمیگرفت ویا باقیمیماند .

آنچه ازاین مقدمه نتیجه گیری میشود تفاوت دیدها و داوریها درمنطقه شعوری مردم ازنظرروانی است وامکان دارد درك لذات هنری بعلل ساختمان مغزی برای بعضی میسر نباشد یا بیماری وانحرافی درنظم طبیعی سازمان عصبی آنها پدیدآید .

نوای بلبلت ای گل کجا پسند آید — که گوش و هوش بمرغان هرزه گوداری

بنابراین —

روی جانان طلبی آینهرا قابل ساز — ورنه هرگزگل ونسرین ندمد زآهن وروی

آنکه ازمشاهده مناظرشکوهمند پردههای رنگارنگ بامدادوشامگاه درخویش احساس طراوت ولذت نکند چه نام دارد ؟کی است باخواندن این قطعه سینمائی از سیمای روحپرور صبحگاهان دربرابر دیدگانش ندرخشد .

بامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع — شمع خاور فکند برهمهاطراف شعاع

برکشدآینه ازجیب افق چرخ ودرآن — بنماید رخ گیتی بهزاران انواع

در زوایای طربخانه جمشید فلك — ارغنون سازکند زهرهبآهنگ سماع

عوامل بیداری ذوق ونشاط ادبی — گوهرطبع وجوهرذاتی ملتها تغییرناپذیرند .

اینك درباره عوامل بیداری ذوق وایجاد وتحرك شور ونشاط باید بررسی نمود — همانطورکه زیبائیها در حالات نفسانی و قوای فطری اصناف مردم مدارج متفاوت و گوناگونی دارد در نژادهای مختلفه روی زمین هم ازحیث شعور و مدرك و پستی وعلو درجه احساس وهوش دریك میزان قرارندارد علاوهبراین محیط واقلیم را درافکار و احساسات وزندگانی نمیتوان نادیدهانگاشت واخلاق وعادات وروش هرملتیرا فراموش کرد وازفرهنگ واعتقادات وقانون توارث وتاریخ و صفات شخصی آنان چشم پوشید

و درپدید آمدن قوه تصور و تفکر با عللی که آنها را بسوی تقالید تازه جذب میکند تسامح نمود .

محیط ازعوامل اصلی تکوین ذوق است ـ قواعد ثابته‌ای گرد آمده‌که ساکنان بیابانها برمردمان شهری ازحیث صفای ذهن وروشن‌بینی برتری دارند واهالی مناطق سردسیر دارای نشاط و سرعت حرکت و همچنین صافی آسمان و مناظرطبیعی ووضع جغرافیائی وآب وهوا ووسائط زندگانی ومدنی تأثیرکلی درطرز فکر وبینائی روانی آدمی دارند ـ آیا میتوان گفت افق دید شاعری که درمناظردلگشا، باغهای‌مصفادشتهای سبز وخرم ـ آبهای روان ـ نسیم‌ملایم ومعطرگلها ـ نوای بلبلان خوش‌الحان ومرغان خوش‌آواز بسرمیبرد باآنکه دربیدای سوزان ودرمیان طوفان‌خاك مانند صحرانشینان زندگانی میکنند ویا مانند اسکیموها درخانه‌های‌یخ وبرف وروشنائی نیم‌رنگ‌وشیان طولانی دوره‌حیات خودرا میگذرانند پندارها وتفکراتشان یکسان‌است؟ چون‌محیطها مختلف ومتغیرند ـ آثارطبیعی ، قواعد موروثی زبان ومایه واستعداد واژه‌های آن ـ عوامل اقتصادی وسیاسی ومذهب سازنده وپرورش‌دهنده قوه دراکه ومشاعر اقوام وملل است واین قاعده وقانونی است‌که ثابت وازنوامیس حیاتی بشمارمیآید ودرانواع‌نباتات وحیوانات هم محسوس است واساساً ملت عبارت است ازگروهی‌که دریکدسته اخلاق وعوامل شعوری بایکدیگر اشتراك دارند وامکان‌ندارد قومی راکه درتاریخ وتوارث وصفات مشترکه جنسی دارای مشاعر و احساسات خاصی هستند بااحساسات و تعقلات قوم دیگری ازلحاظ هم‌آهنگی تعلیم وتربیت و زبان و ادب یکسان نمود واگر روزی فن جراحی موفق شودکه مغز یکفرد ازنژادی دیگررا درکاسه‌سر وجمجمه بیگانه‌ای قراردهد ـ این بیگانه باآن فرد مرده یکسان نخواهد شد زیرا مخ و سازمان بدنی باید الفت طبیعی و موثرات مادی و معنوی داشته باشند ـ تباین احسامات و ادراکات

درجوامعی که از لحاظ ملیت و تاریخ وساختمان فکری مختلف میباشند ولی بعلل سیاسی واقتصادی همزیستی مسالمت آمیز دارند با وحدت تعلیم و تربیت از یکدیگر مجزا و مشخص است و خصایص اخلاقی و مشاعر و تنوع آداب و سنن این اختلاف را نشان میدهد ـ تغییر شکل وعادت ورسوم تظاهرات حیاتی وشعورحقیقی را عقب میراند ولی مانند اخگر زیر خاکستر پنهان وبا وزش نسیم تحولات زمان آشکار وشعله‌ور میشود بروجه مثال .

اسکندر مقدونی (بقول ویل دورانت) مجذوب ومصروع و دائم الخمر که کارش رام کردن اسبانی بودکه رام شدنی نبودند ـ این جوان طاغی سرکش فرزند یك ملکه وحشی (بربر) رو به‌فتح آسیا آوردآبادانیهارا ویران ـ کتابخانه‌را سوزانید، دانشمندان راکشت یا باسارت برد ودرکار تغییر روحی عمیقی درتمدن خاورمیانه بویژه درممالك محروسه ایران بود تاآنجاکه درمقام تغییر نسل بتمام معنی برآمد وخواست یونانیان را باتبدیل جنس آسیائی مبادله کند ـ او در سن سی ودوسالگی درشهر بابل درگذشت (۳۲۳ ق م) اما برنامه اثری او بدست مهاجرین یونانی واشکانیان (محب یونان) تاسال ۲۲۶ بعد ازمیلادکه اردشیرساسانی قیام نمود دوام داشت یعنی مدت پانصدسال تمدن یونانی بتمام جهات که سرشار ازاساطیر جنون‌خیز بود برعلیه مردم ایران استیلاداشت وادب یونانی وزبان یونانی ازکودکی تعلیم میشد لیکن باظهور اردشیر اخگر از زیر خاکستر بدرآمده و روح ایرانی خلق الساعه تجلی کرد ـ آثار آن پنج قرن در ریشه وبافت ادب ما باقی است ازآنجمله مقام حکمت وپیامبری است که باسکندر یغماگر و آتش افروز بزرگان ادب ما ـ مانند فردوسی و نظامی و جامی داده‌اند و حتی ازروی اشتباه اورا سازنده دیوار چین وذوالقرنین هم خوانده‌اند وشکوه وجلال وعظمت سلطنت هخامنشیان‌را ازیاد برده سرگرم افسانه‌های هفت خوان رستم وسیمرغ گشتند .

هلاکوخان مغول برایران مستولی‌شد سال جلوس او ۶۵۱ هجری‌قمری است ـ مغولها تا سال ۷۳۶ هجری و سلطنت امیرتیمورگورکانی درسال ۷۷۱ واعقاب او تا سال ۹۲۰ دراین سرزمین حکومت کردند آثار غلبه آنها در ادبیات وزبان ما مشهود ودربعضی نقاط رائج است ـ اما خون وآتش ویرانگری نتوانست عامل زوال ما گردد وباظهور شاه اسماعیل صفوی بتدریج آثار مشئوم سلسله بیگانگان درآغاز قرن دهم هجری از افق‌کشور دور میشد مغول نتوانست با راهنمائیهای رسولان غربی درخلال جنگ دویست ساله صلیب ضربه ادبی ودینی درایران فراهم آورد وخود بدین اسلام درآمد وستایشگر آئین وادب وشعر وهنرهای ایرانی شد .

ایجاد ملیت جدید وتغییر ادراکات واحساسات پنداری است غیرعملی اگرچه درظاهر عنصر اخلاق وهویت نژادی ملل فراموش‌شود زیرا اثرات توارث درطول‌زمان باقی خواهد ماند وزوال جسمانی ملتی هم امکان‌ناپذیر است .

سواحل غربی خلیج فارس

مملکت بحرین واقع در طول ساحل غربی خلیج فارس که امروز بـه لحسا (الاحساء) معروف است قبل از ظهور اسـلام مسکن قبائل بنوعبدقیس و بنوبکر و جزو قلمرو ایران بود و مخصوصاً در آن اوان و بعد از آن یکنفر حاکم ایرانی بنام (سبخت) در هجر پای تخت آن مملکت مستقر بود. اهالی‌عمان‌مرکب ازقبیلهٔ عربی ازد وایرانیان‌بودند .

محمد وحید دستگردی

بقیه ازشماره قبل

محمد زکریای رازی

«همانطورکه مکرر گفته‌ایم خداوند نسبت بما مهربان است وپیوسته مارا مشمول الطاف بیدریغ خودمیدارد وبهمین جهت هرگز راضی نمی‌شودکه مارا درسختی وبدبختی ببیند واگرگاهی به مصیبتی گرفتار می‌شویم بعلت آنست که طبیعت آن مصیبت را برای تنزیه نفس ما ضروری دانسته و ناگزیریم که آنرا تحمل کنیم . پس ما نیز نباید بهیچ طریق موجب آزار حیوانی شویم مگرآنکه آنرا لازم بدانیم ویاآنکه بخواهیم آن - حیوان‌را ازمصیبتی بزرگتر برحذرداریم» .

بعلل مذکور رازی باشکار حیوانات مخالف بود بجز حیوانات گوشتخوار مانند شیر وگرگ وببر که آدمی‌را مورد حمله قرارمیدهند . وی همچنین ازبین بردن مار و عقرب وسایرحیوانات مضررا که بروجودآنها فایدتی مترتب نیست ضروری میشمرد. رازی سپس توجه خود را ازعالم حیوانات بانسان معطوف‌داشته وچنین نوشته است .

« عقل وعدالت حکم می‌کند که آدمی نباید نسبت ببرادر خود کینه‌توز وظالم باشد و از همینجا نتیجه میگیریم که آدمی نسبت بخود نیز نباید ستم روا دارد . بهمین جهت عقل آدمی را از ارتکاب بسیاری از اعمال نهی می‌کند از جمله اینکه هندیها جهت خشنودی خدا خودرا آتش میزدند و سپس خودرا برروی میله‌های آهنی برآن پرتاب میکردند ویاآنکه باقطع‌کردن اعضاء بدن برنیروی جنسی غلبه می‌یافتند ویاروزهای متوالی روزه میگرفتند واین اعمال همه مغایر ومخالف اصول عقل است . حتی عزلت پیشه‌کردن ودرانزوازیستن‌که مسیحیان پیشه‌خود ساختند و مسلمانان نیز

این روش‌را ازایشان اقتباس‌کردند وبا اعراض ازدنیا وزندگانی اجتماعی موجب‌توقف امورعالم‌شدند نیز بااصول عقل مغایرت تام‌دارد .

کسانیکه ازکودکی درخانواده‌های‌فقیر پرورش‌یافته‌اند بمراتب بهترازفرزندان اغنیاء بار مصائب را بردوش خود توانندکرد و اگر مرحله آزمایش پیش آید افرادگروه‌دوم هرگز قادر نخواهندبودکه برمشکلات وسختیها فائق‌آیند. دراین‌مورد رازی چنین مینویسد :

« درامورعالم باید تعادل وتوازن‌را رعایت نمود . آدمی باید ازلذائذ زندگی استفاده برگیرد مشروط برآنکه موجب ایذاء دیگری نشود وبطورخلاصه آدمی باید بدور باشد ازاعمالیکه خشم خدارا برخواهد انگیخت وعقل وعدالت نیز ارتکاب آن اعمال‌را نهی‌کرده است » .

آنچه دربالا مذکور افتاد بعقیده رازی حداعلی تربیت است ورعایت این‌اصل برهمهٔ افراد عالم واجب ولازم است ودراین‌مورد چنین میگوید .

«آدمی باید درخوردن جانب اعتدال نگاهدارد وازخوردن اغذیه مضر پرهیز همی‌کند ولباسهائی بپوشدکه موجب آزار بدن نشود وهرگز به‌البسه فاخر دل نبندد. درمنازل ساده‌که ویرا ازآفتاب وسرما محفوظ دارد مسکن‌گزیند وازاقامت درکاخهای پرشکوه امتناع‌کند . بااینهمه اگر آدمی ثروت سرشار داشته باشد حق دارد ازهمه تسهیلات ونعم عالم برخوردارگردد بشرط‌آنکه موجب زیان دیگران نگردد وخودرا نیز بیش ازحد زحمت ندهد » .

درجای دیگر چنین میگوید :

« سپاس خداوندی را سزاست‌که عادل وحکیم است . دانش وعدل ورحم اورا پایانی‌نیست . او خالق‌وحاکم است ومامخلوقات وبندگان او هستیم . پس هرکس‌اوامر

اورا اطاعت کند بدرگاه او نزدیکتر است و نزدیکترین بنده به پروردگار آنکس است که عادل تر و رحیم تر است و این همان عقیده فیلسوفان است که می گفتند منظور از فلسفه آنست که «آدمی خودرا مانند خدا سازد» (۱) و نیل بدین مرحله عالیترین درجه زندگانی فلسفی است .

رازی خوانندگان آثار خودرا به مطالعهٔ کتاب «سیرت فلسفی» حوالت کرده و گفتار خودرا با بیان نتیجه ذیل پایان داده است .

«اکنون که عقاید خودرا بیان داشتیم به مطلب اصلی بازگشته درمقام پاسخگوئی به انتقادکنندگان خود برمی آئیم . این نکته را باصراحت می گوییم که بعون خداوند عزوجل هرگز قدم ازطریق فلسفه برون ننهاده و برخلاف دستورعقل کاری انجام نداده ایم. تنها اسامی آن کسانی را باید ازفهرست فلاسفه خارج کرد که چه از طریق گفتار وچه رفتار بوظائف فلسفی خود عمل ننموده اند اعم ازاینکه این بی توجهی ازجهالت ناشی شده باشد ویا ازرخوت وسستی . اما باکمك ایزد تبارك وتعالی پیوسته ازاین شکست برکنار بوده ایم» .

ابتدا از دانش خود سخن میگویم . اگر دانش ما بدان حد بودکه نتیجه آن تنها نگارش همین کتاب باشد همین مقدار کافی بودکه مارا درعداد فلاسفه قراردهد و دیگر احتیاجی نیست که از دیگر تألیفات خود اعم ازکتاب ورساله ومقاله که متجاوز ازدویست جلد میباشد گفتگو کنیم باتوجه باینکه دراین نوشته ها درزمینه فلسفه وطب و عرفان بتفصیل سخن گفته ایم . درمورد ریاضیات باید بگویم که این علم را تاحدی که مورد لزوم است تحصیل کرده ووقت خودرا به بحث دراطراف مسائل زائد تلف نکرده ام. اگر شخصی بخواهدکه درعلوم صاحب نظر شود باید ازچنین روش پیروی کند نه آنکه

---

۱ ـ رازی این عقیده را ازافلاطون اخذ کرده است ،

طریق فیلسوفانی‌را برگزینندکه عمر عزیزرا درمباحثات‌هندسی‌که فایدتی‌ازآنهاحاصل نمی‌شود صرف‌کرده‌اند . اگر این‌شرح‌که ازفضائل خودگفتم کافی‌نباشدکه مردمان مرا درجرگهٔ فلاسفه بدانند خیلی‌خشنود خواهم‌شد تا بدانم‌که‌کدام‌یك ازمعاصران من‌که ازشهرت فلسفی برخوردار است درزمینهٔ علم ودانش ازمن برتر است .

اکنون‌که ازعلم خود سخن‌گفتم بهتراست‌که عمل خودرا نیز بازنمایم تامردمان درمود من بهتر قضاوت توانندکرد . به‌عظمت خداوند سوگند میخورم‌که من دراعمال خویش هرگز قدم از حدود و وظیفه‌ای‌که دربالا بدان اشارت رفت بیرون ننهاده‌ام و هرگز مرتکب عملی نشده‌که آنرا بتوان مغایر بافلسفه دانست . درخدمت پادشاهان برای جنگ داخل نشده و درکارهای دیوانی نیز مصدر مقامی نبوده ام . وظیفه من بعنوان یکنفر طبیب ودرباری بدوچیز محدود بوده است . رهانیدن پادشاه از چنگال بیماری و مشاورت‌کردن باوی بهنگام صحت و خداوند را شاهد میگیرم که دروقت مشاوره پیوسته تأمین‌سعادت وآسایش مردم‌را مطمح‌نظر داشته‌ام . درگردکردن ثروت هرگز حریص نبوده وآنچه‌را مالك بوده‌ام درراههای ناپسندیده مصروف نداشته‌ام . باهموطنان خود واهل عالم نه‌تنها نزاع و جدال نکرده‌ام بلکه نسبت بایشان احترام لازم‌را بجای‌آورده ودربسیاری ازموارد بخاطرایشان ازحقوق‌گذشته‌خود درگذشته‌ام.

در مورد خوراك و پوشاك و تفریح حد اوسط را رعایت‌کرده وآنها که با من مصاحب بوده اند نیك میدانند که بآنچه که کفاف مخارج افراد خانواده مرا بدهد قناعت کرده‌ام .

عشق وعلاقهٔ من بمطالعه وکسب دانش برهمهٔ‌کسانی‌که مرا باایشان انس والفتی میباشد معلوم و محقق است . از هنگام جوانی تا این‌لحظه هرگز ازمطالعه واکتساب مقامات معنوی غفلت ننموده‌ام . اگرکتابی‌را میدیدم‌که قبلا نخوانده یا نام دانشمندی

را می‌شنیدم که ویرا ملاقات نکرده بودم پیش از آنکه آن کتاب را تماماً مطالعه کنم ویا از محضر آن‌مرد دانشی بهره برگیرم هرگز بکاردیگر نمی‌پرداختم . درمورد مداومت واستقامت من درکار بهترین دلیل اینستکه دریکسال بیست‌هزار صفحه مطلب نوشته‌ام. پانزده سال شب وروز وقت خودرا صرف نگارش مهمترین کتاب خودکردم و دراینکار آنقدر مداومت کردم که دید چشمانم ضعیف و اعصابم ناراحت گردیدند وامروز پزشکان مرا ازخواندن ونوشتن برحذر داشته‌اند . با این‌وجود هرگز نزدیکترین دوست‌خود یعنی قلم وکاغذرا ترك نمی‌کنم اما اغلب یکی ازشاگردانم را فرا میخوانم تا درنوشتن وخواندن بمن کمك کنند .

اگر آنچه ازفضائل خود برشمردم برای منتقدان من کافی نیست که مرا علماً و عملاً فیلسوف خوانند و اگر مراد ایشان از زندگی فلسفی چیز دیگریست از ایشان انتظار دارم که ادله خودرا شفاهاً یا ازطریق کتابت عرضه دارند .

درصورتیکه ایشان بتوانند ثابت کنندکه ازما دانشمندترند آنگاه ما فتوی و عقیده ایشانرا درموردخود تصدیق وتأیید خواهیم‌نمود واگر ازعهدهٔ این‌مهم برنیامدند آنوقت ایشانرا جز تسلیم چاره‌ای‌دیگر نتواندبود . اما من مایلم باایشان بارفق‌ومدارا سخن‌گویم ازاینجهت تصدیق می‌کنم‌که شاید دررفتار من نقصی و خطائی بوده است اما درمورد عقاید وگفتار من چه توانندگفت . اگر دراین‌مورد نیز ایشان درمن‌عیبی می‌بینند بهتر است آنرا بیان دارند تا ما نیز ازآن آگاهی یابیم ودرصورتیکه گفتار ماراکاملا موافق باموازین فلسفه وحکمت یافتندآنگاه وظیفه ایشان آنست که‌ازگفته‌های ما استفاده برگیرند و برعیوبی‌که اختصاص به زندگی خصوصی ما دارند بدیدهٔ عیانت بنگرند وگفتهٔ ذیل راکه ازطبع شاعری تراوش‌کرده پیوسته بخاطر آورند .

« شما باید بآنچه من برسبیل‌پند واندرز گفته‌ام عمل‌کنید واگردررفتار من نقصی وعیبی مشهود است شما بدان التفات نکنید . به عقاید و افکار من توجه‌کرده ازآنها در تهذیب نفس خـود استفاده کنید . در اینصورت عیوب و نقائص من بشما آزاری نخواهد رسانید » .

(پایان)

بقلم : ویل‌دورانت

ترجمه : ا ، ه ، مهروژان

درسهائی از تاریخ

(۳)

فقط چند کشور کمونیست ظاهراً به‌جدائی خود ازمذهب جامه‌عمل نپوشانده‌اند ولیکن کمکهای آنرا نیز قبول ندارند ، شاید موفقیت عاجل این تجربه در روسیه ناشی ازپذیرش موقت کمونیسم بعنوان مذهب مردم باشدکه باعرضه تسلی و امید جای کلیسارا گرفته‌است. چنانچه رژیم سوسیالیست نتواند فقررا ازمیان بردارد شوروحدت این مذهب جدید رو به‌کاهش خواهد نهاد ویکباردیگر اعتقاد به قوای مافوق‌طبیعی برای فرونشاندن نارضائی رواج خواهد یافت .

شرق غرب‌است (تفاوتی درشرق وغرب نیست)

جای هیچگونه شك و تردید نیست‌که هر نوع سیستم اقتصادی باید دیر یا زود به‌نوعی انگیزه انتفاعی متوسل شود تاموجبات تشویق افراد وگروههارا به‌فعالیت‌فراهم سازد زیرا ثابت شده است‌که محرکهای دیگری مثل بردگی ، نظارت پلیس یا علاقه ایدئولوژیکی بی‌ثمر و موقتی هستند یاگران تمام می‌شوند . عموماً قضاوت درمورد افراد برحسب توانائی تولیدآنها بعمل میآید مگر درجنگ‌که اهمیت افراد برحسب توانائی تخریب سنجیده می‌شود .

نظر باینکه توانائی عملی افراد تفاوت دارد، اکثریت اینگونه توانائیها،تقریباً درتمامی‌جوامع، دراقلیتی ازافرادگرد میآید وتمرکز ثروت یکی‌ازنتایج طبیعی‌تمرکز توانائی‌هاست‌که درتاریخ بطورمنظم حادث‌می‌شود . درجوامع پیشرفته تمرکز ممکن

است به‌نقطه‌ای رسدکه قدرت تعداد افراد ضعیف معادل توانائی‌های تعداد معدودی از افراد ثروتمند گردد . در اینصورت عدم ثبات در تعادل موجب بحران می‌شود . طرق مختلفی برای مواجهه با این عدم تعادل در تاریخ بچشم میخورد کــه عبارت از وضع قوانین درجهت توزیع ثروت یاانقلاب است‌که خود موجبات‌توزیع فقررا فراهم‌می‌کند.

کوشش سوسیالیسم دربرابر کاپیتالیسم مبین جزئی ازنوسان تاریخی درتمرکز و توزیع ثروت میباشد . البته سرمایه‌دار وظیفه خلاقه‌ای درتاریخ ایفاء کــرده است . پس‌انداز مردم‌را درقبال سودسهام یاربح به‌سرمایه تولیدی تبدیل‌کرده است. درمکانیزه کردن صنعت وکشاورزی سرمــایه‌گذاری نموده است ، و نتیجه حاصله جریان کالا از تولیدکننده به‌مصرف‌کننده است‌که تاریخ هرگز بخود ندیده است .

سرمایه‌دار مدعی است‌که اگر ازآزادی نسبی دربرابرمقررات برخوردارباشد، اجتماع ازغذا ، مسکن ، وسائل راحتی وفراغت بیشتر ازآنچه‌که صنایع دستی عرضه میدارند متمتع می‌شود .

امروزه واقعیت‌زیادی دراینگونه ادعاها نهفته‌است ولی معلوم‌نیست چرا تاریخ مشحون ازاعتراض و طغیان علیه سوء استفاده‌های اقتدار صنعتی ، مداخله در قیمتها ، حیله‌بازی درکسب وکار و ثروت بی‌مسئولیت می‌باشد مسلماً تجارب سوسیالیستها در کشورهای متعدد وطی قرون متمادی باید ثابت نموده‌باشدکه این سوءاستفاده‌هارا باید باگذشت زمان منقضی شده تلقی‌کرد .

طولانی‌ترین رژیم‌سوسیالیسم‌که درتاریخ شناخته‌شده است درحدود قرن‌سیزدهم دراینکاس (پروفعلی) متداول شد .

ازآنجائیکه اینکاس‌را عقیده‌براین بودکه شاه مظهر اشعه خورشید واکثراًموجد تمام قدرتهای آنهاست لهذا شالوده کلیه امورکشاورزی ، کار وتجارت را به‌پیروی از

این‌عقیده پی‌ریزی مینمودند . هریك از افراد مستخدم حکومت بشمارمیرفت وچنین بنظر میرسیدکه درازای امنیت وغذای دریافتی این‌شرط را باخرسندی پذیرفته‌باشد . این‌سیستم تا فتح پرو بوسیله پیزارودرسال ۱۵۳۳ دوام داشت .

کارل مارکس وفردریك انگلس بابیانیه‌کمونیسم (۱۸۴۷) وکتاب‌کاپیتال (۹۵ ـ ۱۸۶۷)نهضت سوسیالیسم جدیدرا پایه‌گذاری‌کردند. این‌دو انتظارداشتندکه‌سوسیالیسم ابتدا دربریتانیا رسوخ‌کند زیرا که صنعت دراین‌کشور بیش از هرجای دیگر توسعه یافته وبه‌مرحله‌ای ازمدیریت متمرکزگرایش پیدا نموده بودکه بنظرمیرسید موجبات دخالت وضبط صنایع ازطرف‌دولت فراهم شده‌باشد . عمر آنان‌کفاف ندادکه با تحیر شاهد ظهورکمونیسم درروسیه باشند .

چرا سوسیالیسم‌جدید ابتداء درروسیه ظهورکرد جائیکه‌کاپیتالیسم هنوز دوران طفولیت خود را میگذراند و اثری از شرکتهای بزرگ برای تسهیل تحول درجهت کنترل دولت وجود نداشت . یحتمل علت توقیق انقلاب۱۹۱۷ روسیه‌را میتوان معلول شکست دولت تزاری درجنگ وضعف مدیریت دانست . اقتصاد روسیه نیزدچارهرج ومرج واضمحلال بود .

انقلاب ازآن‌جهت شکل‌کمونیسم بخودگرفت زیرا کشور روسیه با اغتشاشات داخلی و حملات خارجی مواجه بود . مردم ازآزادی خود چشم پوشیدند تا نظم و امنیت برقرارگردد .

سوسیالیسم در روسیه اینك به ارزش انگیزه های فردی پی‌برده سعی می‌کند دوباره‌آنرا احیاءکند تاموجبات تحرك‌تولیدی بیشتر فراهم‌شود ومردم ازآزادی‌جسمی وفکری بیشتر برخوردار گردند . از طرف دیگر سرمایه داری نیزکوشش می‌کندکه قدرت اکتساب فـردی را از طریق تجدید توزیع ثروت و تشکیل دولت رفاه ملی محدود نماید .

ترس ازسرمایه‌داری ، سوسیالیسم‌را مجبورکرده است تا آزادی‌را افزایش دهد وترس از سوسیالیسم ،کاپیتالیسم را مجبورکرده است‌که درتعمیم مساوات‌کوشا باشد . دراینصورت شرق‌وغرب ازیکدیگر فاصله‌ای‌ندارد ودیری نخواهدپائیدکه بیکدیگر خواهند پیوست .

حکومت اقلیت

الکساندرپوپ معتقد بودکه فقط مردم‌نادان ممکن است راجع به‌صورحکومت بحث و استدلال نماینده تاریخ درباره هریك از انواع آنها حرفهای زیادی دارد که بما بگوید .

پیچیدگی ساختمان بسیاری‌ازحکومتهای معاصر بحدی‌است‌که یك‌فردبه‌تنهائی ازعهده اداره‌آن برنمیآید . بنابراین اکثردولتها بصورت الیگارشی (حکومت اقلیت) اداره می‌شوند . حکومت اکثریت امری است غیرطبیعی زیراکه بندرت میتوان‌آنرا برای پیش‌برد عمل مشخص و واحد سازمان داد . اگر قبول کنیم که اکثریت توانائیها دراقلیتی ازافرادگرد آمده باشد (قسمت اول بحث) دراینصورت حکومت اقلیت مثل تمرکز ثروت امری الزام آور خواهد بود . تنها کاری کـه از اکثریت برمیآید این است‌که متناوباً حکومت اقلیت‌را برکنارکند واقلیت دیگری‌را جانشین آن سازد .

آیا تاریخ حقانیت انقلاب را توجیه می‌کند ؟

دربسیاری ازموارد پیشرفت تدریجی اقتصادی ممکن است منتج به‌همان‌نتایجی شود که ما حصل انقلاب است . انقلاب فرانسه موجب شد کـه اریستو کراسی مبتنی بر مالکیت زمین جای خود را از نظر نیروی حاکمه به طبقه تاجر و کاسب بدهد . لیکن نتیجه مشابهی نیز بدون خونریزی یا برهم خوردن نظم عمومی در انگلستان قرن نوزدهم بدست آمد .

قطع رابطه سریع با گذشته استقبال از نوعی دیوانگی است که ممکن است

بدنبال شوك ناگهانی یا فلج‌کننده ظاهر شود . همانطور که سلامت روانی افراد به‌پیوستگی و تسلسل خاطرات بستگی دارد ، سلامت‌گروهی نیز به استمرار سنن آن نیازمند است .

دموکراسی پیچیده‌ترین نوع حکومت است زیرا که به‌گسترش وسیع هوش و بصیرت احتیاج دارد . لیکن ضرر دموکراسی کمتر از هر نوع دیگر حکومت و فایده آن بیشتر از سایر حکومتها است . همین عامل دموکراسی بود که آتن ورم‌را به‌خلاق‌ترین شهرهای تاریخی مبدل‌ساخت وموجب‌شد که رفاه وآسایش بی‌نظیری ظرف‌دوقرن برای اکثریت عظیمی ازتوده مردم آمریکا فراهم‌گردد .

درزمان کنونی دموکراسی ، با قاطعیت هرچه تمامتر ، مساعی خود را وقف گسترش تعلیم و تربیت و حفظ بهداشت عمومی مینماید ، اگر مردم از نظر امکانات تعلیم وتربیت ازمساوات برخوردار باشند دراینصورت دموکراسی‌واقعی وبرحق‌خواهد بود زیرا دراین‌گفتار یك‌حقیقت حیاتی وجوددارد : اگرچه انسانها نمیتوانند برابر ویکسان باشند لیکن میتوان امکاناتی فراهم‌نمودکه دردسترس آنها به‌آموزش وپرورش وسایر فرصت‌ها برابر ومساوی‌باشد .

امروزه دموکراسی دربریتانیا ، ایالات متحده آمریکا، دانمارك ، نروژ، سوئد، سوئیس وکانادا بهتر ازهرزمان دیگر اعمال میگردد . ولی هرگاه جنگ وخصومت درگیر شود واختلاف طبقاتی یا نژادی انسانهارا به‌شکل اردوهای متخاصم درمقابل یکدیگر قراردهد و مباحثات سیاسی به‌نفرت بیدلیل مبدل شود ، دراینصورت هریك ازطرفین سعی خواهدکرد دیگری‌را بزور شمشیر ازپای درآورد . اگر اقتصاد آزاد ازتوزیع عادلانه ثروت عاجز بماند ، راه برای دیکتاتوری کسی‌که قول‌دهد برای‌همه ایجاد تأمین‌کند باز خواهد بود و یك دولت نظامی بردنیای دموکراتیك حکمفرمائی خواهد کرد .

(ناتمام)

فریدون نوزاد

فدائی لاهیجانی

شیخ‌محی‌الدین احمد مشهور به‌شیخ‌زاده، متخلص به‌فدائی، فرزند شیخ‌شمس‌الدین محمد اسیری از عرفای سلسله نوربخشیه میباشد خواندمیر نام او را چنین ثبت نموده است «شیخ‌محی‌الدین احمد که‌درمیان‌طوائف انسانی مشهور است به‌شیخ‌زاده لاهیجی(۱)

شیخزاده‌فدائی درشیراز تولد یافت، سام‌میرزا صفوی درشرح‌حال اومی‌نویسد: چون‌شیخ‌محمدلاهیجی درشیراز رحل اقامت‌افکند «شیخزاده در آنجامتولدگردید(۲) صاحب‌آتشکده‌آذرنیز معتقد است: «شیخزاده خود درشیراز متولد شد(۳) وبناعلیهذا این‌زمان مصادف با سکونت اسیری جهت ارشاد خلق در شیراز است، ازتاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست ولی علی‌الرسم باید بعد از سال ۸۶۹که سال وفات سید محمد نوربخش است باشد.

فدائی در فراگرفتن‌علم ودانش لحظه‌ئی نیاسود و «درخدمت بحرمنشان شیراز کسب‌کمال فرموده در اندک‌روزی ازهرعلمی بخشی‌فراگرفت(۴) و به‌کسب‌کمالات(۵)

۱ـ حبیب‌السیر جلدچهارم صفحه ۵۰۴ چاپ تهران به‌تصحیح آقای جلال‌همائی.

۲ـ تحفه‌سامی صفحه۶۷ چاپ تهران تصحیح استادفقید وحید دستگردی.

۳ـ آتشکده‌آذر چاپ تهران‌تألیف‌آذر بیکدلی‌جلد۲ تصحیح دکتر سادات ناصری.

۴ـ هفت اقلیم امین احمدرازی چاپ‌تهران تصحیح مرحوم جوادفاضل.

۵ـ آتشکده‌آذر

پرداخت وآنقدر کوشید که «ازمشاهیر مستعدان روزگار(۶)گردید و لیاقت آنرا یافت که با افرادی چون شیخ نجم ثانی زرگر مصاحب(۷) و هم پیاله شود .

فدائی بدون توجه بمرتبه فضلی خود و رتبه والای پدر از لحاظ شیخوخیت و رهنمائی خلق «ازغایت شرب مدام فرق میان صبح و شام نمیکرد(۸) دل در گروخم و خمخانه داشت و بخاطر پیاله پیمان میشکست ، در باده‌گساری افراط مینمود و از مدیحه‌ایکه برای نجم ثانی ساخته این اعتیاد مفرط آشکار و معلوم است ....

می شبانه که مردافکن است و توبه شکن
چنان بدور تو از شیخ و شاب برده شعور
کـه زاهدان سحرخیز برنمی‌خیـزنـد
بجـای بـانگ صلا گردمند نفخه صور

ولی با همه اینها در نزد شاه اسماعیل عزت و احترامی وافر و مرتبه‌ای والا داشت و بهمین جهت نیز چون محمدخان شیبانی اوزبك در ناحیه خراسان بدست درازیهائی پرداخت و ایجاد ناراحتی برای دولت جوان صفوی نمود ، شاه اسماعیل محی الدین احمدفدائی را بعنوان سفیرخاص نزدخان اوزبك فرستاد ، دراین سفر فدائی مأموریت داشت محمدخان شیبانی را بقدرت روزافزون دولت صفوی آگاه گرداند و با بیان شیوا و منطقی موجب گردد که خان اوزبك از اعمال بی رویه خود دست برداشته و در ستیز و جنگ نکوبد و صلح و دوستی را بر مکر و نیرنگ رجحان نهد ، اگرچه وی درآن مجلس دادفصاحت داده(۹) ولی غرور و طمع چشم خان را کور کرد و نتوانست در خلال

۶ــ عالم آرا عباسی جلد اول صفحه ۳۷ تألیف اسکندربیك ترکمانی چاپ تهران بکوشش دکترافشار .

۷ و ۸ ــ تحفه‌سامی.

۹ــ ریاض العارفین صفحه ۲۲۶ چاپ سنگی تهران تألیف رضاقلیخان هدایت .

بیان شیخزاده حقیقت‌آشکاری را به‌بیند و بواقعیت تسلیم گردد ، این سفارت میباید در اواخرسال ۹۰۹ یا اوایل‌سال ۹۱۰ اتفاق افتاده باشد ولی صاحب حبیب‌السیر بز شاه‌اسماعیل را با محمدخان شیبانی بسال «ست‌عشر تسعمائه(۱۰)ثبت نموده است .

فدائی بعد از بازگشت عزت و احترام بیشتری یافت و مورد«اشفاق پادشاهی گشته(۱۱) وروزگار بخرمی سپری‌مینمود ، بالارفتن سنین‌عمر درپختگی بیشتراوتأثیر داشت ، حقایق زندگی روشنتر بر او تجلی نمود ، از مناهی تایب‌گشته و از خدمات درباری روی‌گردانید و بشیراز رفت وگوشه‌ای بگزید و بعبادت پرداخت ، وفات‌اورا آذر بیگدلی‌و رضاقلیخان‌هدایت‌بسال۹۲۷ هجری‌قمری‌ثبت‌کرده‌اند(۱۲)ولی دربستان‌السیاحه درج‌گردیده : «وبرسنگ سماقی بزرگ تاریخ فوت‌پسرش باین‌عبارت منقور است (احمدبن‌محمدالاهیجی سنه‌احدی و عشیربن وتسعمائه(۱۳) ...

دوران سلطنت شاه اسماعیل صفوی را بـاید زمان تحرك ایرانیان تلقی نمود ، دراین ایام سلسله جوان‌صفوی برای‌کوتاه‌کردن دست‌بیگانگان وکسب قدرت دردنیای آنروز بکوشش دامنه داری برخاسته بود ، حس میهنپرستی برروح مردم حاکم بود، اطرافیان شاه اسماعیل نیز چنین روحیه‌ای داشتند، جنگهای‌خونین مداوم باعثمانیها واوزبکان ازیکسو وگردنفرازان محلی وداخلی ازسوی‌دیگر موجب میشد مردم بفنون مبارزه وروش سپاهیگری اقبال‌بیشتری نمایند ازین‌جهت استبعادی نداردکه شیخ‌زاده را دلاوری جنگاور بشناسیم ودوستی وصمیمیت فوق‌العاده اورا باامیر یارمحمد خان

---

۱۰ - رجوع کنید به‌حبیب‌السیرج۴صفحه ۵۰۴.

۱۱ و ۱۲-- رجوع کنید به‌آتشکده‌آذر و ریاض‌العارفین

۱۳-- طرائق‌الحقایق معصومعلیشاه چاپ تهران جلدسوم صفحه ۱۳۰ تصحیح دکتر محمدجعفرمحجوب .

اصفهانی ملقب بـه شیخ نجم ثانی امیرالامرای شاه اسماعیل نشانی از سپاهیگری او بدانیم تخلص فدائی نیز باین استنباط قوت بیشتری میبخشد.

باستثنای امین احمد رازی که مینویسد: «از مؤلفاتش یکی شرح گلشن راز است (۱۴)» دیگران تألیفی بنام‌او ثبت ننموده‌اند واینهم‌قاطعاً اشتباه‌است زیرا شرحی که‌بر گلشن راز شیخ محمود شبستری نوشته شده، مفاتیح‌الاعجاز، از تألیفات با ارزش شیخ شمس‌الدین اسیری پدر فدائی است.

فدائی‌را مردی‌سخندان وخوش‌طبع وفردی‌سخی معرفی‌نموده‌اندکه درنظم‌قدرت طبعی داشت وازفنون شعر کاملا مطلع بوده است ومخصوصاً به سرائیدن رباعی رغبت و شوق زیادی نشان میداد، به‌کرامت وجود و بخشش معروف بـود، دیوانی بنام وی دیده نشده واین‌اشعار ازکتب وتذکره‌های مختلف جمع‌آوری شد.

ای همنفسان میدهم امروز نشانی — فرداکه‌شوم کشته‌نهان قاتلم این‌است
گفتی‌که بگومشکل‌خود تابگشایم — گفتن‌نتوانم بکسی مشکلم‌این‌است

✩ ✩ ✩

وه کز غم تو خویش نهفتن نتوانم — وز بیم رقیبان بتـو گفتن نتوانم
طالع‌نگرایشوخ، که‌چون‌درسخن‌آئی — بیخود شوم ازخویش وشنفتن نتوانم
شوخی دل و دین برد بغارت زفدائی — این طرفه که میدانم و گفتن نتوانم

✩ ✩ ✩

صبحدم بوئی به‌مخموری رسیدازمیکده — آنچه‌دید ازکعبه زاهدرندید ازمیکده

✩ ✩ ✩

ببلای دل فتادم ز کرشمه جوانی — چه‌کرشمه‌آفت‌جان‌چه‌جوان‌بلای‌جانی

---

۱۴ - رجوع کنید به‌هفت اقلیم.

✩ ✩ ✩

ایگل روی ترا چون من بهر سو بلبلی از تو دارد این مثل شهرت که شهری و گلی

✩ ✩ ✩

زمشرب شیخ اگر لافد بکف پیمانه میباید چسود از حرف رندی مشرب رندانه میباید

رباعیات

از دار بقا فتاده در دار عذاب آدم زپی گندم و ما بهر شراب
مرغان بهشتیم عجب نیست اگر او ازپی دانه رفت و ما ازپی آب

✩ ✩ ✩

نقش صور جهان فدائی هیچ است اوئی وتوئی ، منی ومائی هیچ است
چو آینه جهان نمائی هیچ است خود هیچی وهرچه مینمائی هیچ است

✩ ✩ ✩

گرچشم گشایم بجمال تو خوش است ور دیده به بندم بخیال تو خوش است
هیچ ازتو بجز فراق تو ناخوش نیست وان نیز به امید وصال تو خوش است

✩ ✩ ✩

خواهم که چو پیراهن گل فرسایت در جامه جان کشم قد رعنایت
گه بوسه زنم چو آستین بردستت گه سر بنهم چو دامن اندر پایت

✩ ✩ ✩

خلقم اگر آشنای خود میخواهند الحق سپر بلای خود میخواهند
خود را ز برای ما نمیخواهد کس مارا همه از برای خود میخواهند

✩ ✩ ✩

درموسم نوروز زبان شد همه بید — وز آمدنت به گلستان داد نوید
گشتند درختان ز شکوفه همه چشم — وندر ره انتظار گردند سپید

☆ ☆ ☆

فصل گل و مل ، نوای مرغان بهار — هست اینهمه و تو غایب ای زیبا یار
آنجاکه تو حاضری ازاینهام چه‌سود — وانجاکه تو غایبی به آنهام چکار

☆ ☆ ☆

درجستن آن نگار با حیله و جنگ — گشتیم سراپای جهان با دل تنگ
شد دست ز کار و پا فتاد از رفتار — این بسکه بسر زدیم وآن بسکه به‌سنگ

☆ ☆ ☆

هربار که دل بوصل شادان کردیم — دیدیم که خاطرت پریشان کردیم
خوشباش که ما صبر به‌هجران کردیم — برخود دشوار وبرتو آسان کردیم

☆ ☆ ☆

بس بند که بر مشکل خود می بینم — وز خویش برون منزل خود می‌بینم
من عشق نمیشناسم الا امروز — شور عجبی در دل خود می‌بینیم

☆ ☆ ☆

عاشق من ودیوانه من وشیدا من — شهره من و افسانه من و رسوا من
کافر من و بت پرست من ترسا من — اینها من و صدبار بتر زینها من

☆ ☆ ☆

ایگل نظری به عندلیبان نکنی — می درکف و یاد بی‌نصیبان نکنی
ناکامی غربت نکشیدی هرگز — اینستکه پروای غریبان نکنی

☆ ☆ ☆

باز آی که در سوز وگدازم بینی — بیداری شبهای درازم بینی
نی‌نی غلطم ، که خود فراق تو مرا — کی زنده گذارد که تو بازم بینی

پایان

علی عنقا

ضمیرشناسی - جاذبه انسانی

دانش مانیه‌تیسم ـ ورزشهای مقدماتی چشم

۱ ـ درمرکز یك صفحه کاغذ سفید نقطه سیاهی باندازه یك پنج‌ریالی رسم‌کرده وکاغذرا بدیوار اطاقیکه محل عمل مغناطیسی شماست بارتفاعی‌که شما درنگاه‌کردن محتاج به بلندکردن سر ننماید نصب نمائید و خـود در فاصله دومتری آن به‌نشینید این کاغذ نباید خیلی نزدیك باشدکه درموقع نگاه‌کردن موجب دوبینی شود ونه‌خیلی دور که باعث جمع‌کردن پلك چشم گردد که این هردو حال مضر وآرام و باز بودن چشم راکه درموقع نگاه‌کردن منظور است مختل میکند .

وقتی درجای خود یعنی دومتری کاغذ قرارگرفتید بطور ثابت نقطه سیاه وگرد وسط کاغذ را هرقدر ممکن است بدون انحراف فکر و انحراف چشم نگاه‌کنید فایده این ورزش گذشته ازتمرکز فکر ثابت‌کردن نگاه است .

درحین نگاه اگر چشمها مایل به بسته‌شدن بودند شما برعکس آنهارا قدری بازترکرده نگاه‌را امتداد دهید تاوقتیکه خستگی روی‌دهد .

بعضی اشخاص درابتدای ورزش قادرند تا سه دقیقه بدون خستگی نگاه‌کنند و متدرجاً مدت زیادتر میشود تا ربع ساعت وبیشتر وبعضی دیگر بعکس از یك دقیقه نگاه ثابت خسته میشوند درهرحال بمحض‌خسته شدن باید چشمها را یك‌لحظه بست و پس ازرفع خستگی دومرتبه شروع بورزش‌کرد .

باید باحوصله وارادهٔ ثابت نگاه خودرا تربیت نمود ودرموقع نگاه‌کردن اگر فکر متفرق است با شمردن آهسته یا بلند حواس خود را جمع کرد اگر میدانید

چشمانتان زود خسته و یاگرم میشود قبل از عمل تمرین باآب صاف و پاکیزه و سرد آنرا بشوئید .

بجای صفحه‌کاغذسفید ونقطه‌سیاه ازآینه رادیوهیپونتیك هم ممکن‌است استفاده نمود باین‌ترتیب‌که آینه را دردست راست خودگرفته بطوریکه دسته آن بین شست و انگشتان دیگر قرارگیرد آنوقت پشت میز نشسته وآینه را ابتدا در فاصله ۲۵ تا ۳۰ سانتیمتر ازچشم قرارداده وآرنج چپ را قدری به‌لبهٔ میز تکیه بدهید وتدریجاً این - فاصله را زیادکنید وتوجه داشته باشیدکه فاصله را خیلی به‌آهستگی زیادکنید زیرا عجله وحرکت تند موجب اختلال آرامش روحی میشود این‌آینه درطول مدت تمرین باید هم‌سطح با ریشه بینی ونگاه عامل برروی‌گلولهٔ فلزی‌که درمیان آینه است ثابت بماند پس ازآنکه دست کاملا باز وکشیده ونگاه وفکر شما برروی‌گلوله داخلی آینه حداقل یك‌دقیقه تثبیت ومتمرکز شد بخود تلقین‌کنید (من برنگاه و فکر و روح خود مسلطم وهیچ موجب وعلتی نمیتواند افکار ونگاه مرا متفرق‌کند) این تمرین تامدتی باید اجرا شود که بتوان ۳ تا ۵ دقیقه بطور ثابت نگاه کرد و متمرکز بود درموقع خستگی باتنفس عمیق درهوای آزاد باین‌ترتیب که هوا آهسته ازراه بینی داخل ریه شده و از همان راه آهسته خارج‌گردد رفع‌خستگی نمائید وقتی آسایش وارامش پیدا شد تمرین‌را دوباره شروع‌کنید .

نکته مهم آنستکه همیشه باید فکر بانگاه توأم باشد نه‌اینکه نگاه بلااراده و بی‌قصد انشاء انجام یابد فکر و اراده باید تکیه‌گاه نگاه باشد یعنی فکر و اراده را درمغز متمرکز وازمجرای چشم بانگاه همراه‌کرده مثل‌اینکه درون نقطه سیاه یاگلوله فلزی آینه رادیو هینوپتیك چاهیست که شما باکمال‌دقت عمق آنرا تفتیش میکنید .

۲ ـ نگاه بطرف مقابل تنها کافی نیست باید چشم را به نگاه ازطرفین عادت داد (بدون پلک زدن) برای رسیدن باین مقصود ورزش زیررا باید عمل کرد بطوریکه چشم از نقطه سیاه روی کاغذ برداشته نشود سررا منظماً براست وچپ بگردانید این مشق را باید تاآن مدت انجام داد که بتوان پنج الی شش دقیقه بدون خستگی بطورمورب به نقطه سیاه نگاه کرد .

۳ ـ بعد از اطمینان ازاینکه میتوان بدون خستگی و بدون حرکت نگاه کرد باید بی آنکه سر تغییر مکان دهد هرقدر ممکن است بطوریکه خستگی پیدا نشود چشم را بطرف راست وچپ تاآنجائیکه ممکن است منظماً بگردانید مدت این ورزش پنج الی شش دقیقه است یعنی تاآن مدت باید ورزش کرد که چشم بتواند پنج الی ده دقیقه باین ترتیب بدون خستگی ورزش کند اینکار برای تقویت عضلاتیکه تخم چشم را حرکت میدهند بسیار مفید وعالی است .

ـ وقتی ورزش های قبلی بپایان رسید باید نگاه را روی آینه امتداد داد باین ـ ترتیب که درفاصله مناسبی مقابل آینه نشسته عکس خودرا درآن مشاهده کرد بطوریکه نگاه شما بین دوچشم درریشه وانتهای بینی عکس شما درآینه باشد وعکس خود را درآینه بمنزله صورت دیگران فرض کنید وخودرا باتمام ابهت و ظهور شخصیت وآن عظمتی که درمقام دریافت آن هستید دربرابر آیینه ظاهر نمائید .

این ورزش درحالت نشسته کافی وقابل توجه نیست ودرحال ایستاده بهتر است مگراینکه انسان به نشستن ملزم باشد (دریادداشت های شادروان حضرت محمد عنقا اینطور نظر داده شده که ایستادن برای هوگونه عمل مانیه تیسمی درفکر انسان جنبه غالبیت را تمرکز میدهد که خود یکنوع اتوسوگژ سیون غلبه ونفوذ است) .

به‌هستی خود پی بردن ووجود خودرا دریافتن عبارت از بدست‌آوردن مرکز ثقل و محور غیر متزلزلیست درخود که در موقـع حملات حوادث تکیه‌گاه متین باشد و این مسئله درزندگانی بسیارمهمی است وقتی نگاه‌شما قدرتی بدست‌آورد بایدگزارش زندگی خودراکه ممکن است بعضی ازآنها شما را مضطرب نماید تحت تجربه و عمل جاذبه بگذارید مثلا فکرکنید ترس واضطراب شما بیشتر ازچیست ؟ آیا ملاقات با مدیر پارتیستان ؟ بدواً علت‌آنرا فکرکنید سپس طرف‌راست خودرا نگاه‌کرده درعقل خود منطق و قانونی راکه باید رفتارکنید بسنجید ووقتی باآن شخص مواجه شدید با نهایت قوت قلب (تنفس عمیق باهوای صاف‌وخشك وحشت‌واضطراب قلب راکه ازترس پیداشده جلوگیری میکند)تصورکنید مقابل یکی‌ازدوستان وکسانیکه اورادوست‌دارید واقعید وحرف خودرا که حاضرکرده‌اید بی‌هیچ ناراحتی بگوئید و همچنین درسایر موارد فکررا باید تربیت‌کرد . تنفس عمیق‌کشید . تصویر خود را با عزم واراده در آئینه نگاه‌کرد وبواسطه وضعیت قانونی و متین خود اعتمادرا بخود الهام‌کرد درنتیجه راحتی حیرت‌آوری ازاین نوع رفتار دریافت خواهید نمود .

اندرز

درهمه حال توجه داشته باش‌که باید فروتن باشی و هیچگاه‌گرد تکبر و غرور نگردی‌که بزرگترین آفت مرد غرور و خودنمائی میباشد . ازستیزه و جنگجوئی کناره‌کن وتاتوانی از در مهربانی و سازش برای که بهترین راه آسایش همین است .

(ازکلمات بزرگان)

دکتر هراند قوکاسیان

یقیشه چارنتز

Yeghishe Charetz

قرن ماست که به ما سند میدهد ، اما کیفیت بهای این سندرا نسلهای آینده‌اند

که روشن می‌کنند . سندی‌که ارزش آن درشکست بهتر تعیین میشود .

برای تسلط به‌قرن خویش فرض است که همم باروح‌خود عمیقاً گذشته‌را احساس

کرد وهم‌زمان حال‌را .

« چارنتز »

« یقیشه چارنتز» درسال ۱۸۹۷ درشهر «کارس » بدنیا آمد بشهری‌که ایستگاه



راه‌آهن بود ودرجنگ بین‌الملل اول برسرراه سپاهیان‌روس قرارداشت . لشکریانی‌که

ازآن محل به طرف جبهه ترکیه میرفتند . وهم این تصادف بود که برای نخستین بار درروح شاعر اثرهمیشگی گذارد .

پدر ومادر چارنتز اهل «ماکو» بودند . اما او تحصیلات ابتدائی ومتوسطه را درزادگاهش گذراند ودرجنگ جهانی‌اول بطور داوطلب وارد ارتش روس شد وسپس درسال ۱۹۱۵ به مسکو عزیمت کرد و درآنجا در انقلابات روسیه شرکت جست و در جنگهای داخلی واردگردید . آنگاه در سال ۱۹۱۹ به ارمنستان بازگشت و وارد مبارزات سیاسی شد . اما ازآنجاکه نمیتوانست دربرابر محدودیت‌ها وعدم‌آزادیهای آن‌سامان تحمل بیاورد ، بفعالیت پرداخت . وهم این‌بود که اورا ازنظر دولت روسیه مشکوك‌گردانید و دستگیرکرد واو از زندانی به‌زندان‌دیگر افتاد و سرانجام درهمان تبعیدگاهها درسال ۱۹۳۸ جان سپرد .

چارنتز درزمان تصدی وزارت فرهنگ «لنکل آقبالیان» درجمهوری مستقل ارمنستان بعنوان ریاست دفتر آن وزارت‌خانه انتخاب‌شد ودرهمین دوره بودکه‌شهرتی شایسته بسراغ او آمد و بویژه باانتشار «سه ترانه به دختر غمگین» و «افسانه دانته» بشهرتش سخت افزوده‌گردید .

چارنتز هنگامی وارد میدان ادبیات شدکه هنوز بسیار جوان بود . او درابتدا تحت تأثیر « واهان دریان » به سرودن شعرهای غنائی و غم‌انگیز پرداخت اما ازسن ۲۰ ـ ۲۱ سالگی ازاین تأثیرپذیری دست‌کشید وبعنوان شاعری جوان زبانزد خاص و عام شد . شعرهای «سوما» ، «ترانهٔ مردم» « بالهای پولادین » ، «جنون زدگان خشم» وغیره اورا بعنوان شاعری سرسخت وحقیقت‌جو معرفی‌گرداند .

چارنتز شاعری به مفهوم واقعی است . شعر او بیان کنندهٔ احساسات رقیق عصر ماست . جذبهٔ‌کلام ، تعابیر و استعارات نو وبدیع او ، شادابی و عمق دیگری

به‌شعر ارمنی بخشیده است و بخصوص این قدرت او ازشعرهائی که بین سالهای ۱۹۲۴ــ ۱۹۱۵ سروده است کاملا پیداست . و بالاخص شعر «درستایش میهن» او که نام او را جاودانه ساخت .

درسال ۱۹۲۲ مجموعه ای در دوجلد ازآثار وی به چاپ رسید وهم در سال ۱۹۳۲ کتابی با نام « شعرها » از وی در ایروان انتشار یافت و نیز در سال ۱۹۵۵ یك جلد بزرگ دیگر ازآثار او بزیور طبع آراسته شده است وهم‌چنین آخرین بار درسال ۱۹۶۲ بود که کلیه آثارش درشش جلد قطور بطبع رسید .

دربزرگی وعظمت یقیشه چارنتز شاعر ارامنه‌گمان میرود اگر تنها به‌گفته‌ئی از «پوئی آراگون» شاعر ونویسندهٔ معاصرفرانسوی اشاره‌شود شخصیت جهانی‌او روشن خواهد شد .

« پیشانی قرن ما بانام این شاعران مزین شده است «کپلینگ» از انگلستان ، « آپولینر » و « الوار » از فرانسه « ریلکه » از آسمان «گارسیالورکا » از اسپانیا ، « مایاکوفسکی » و « ویسه نین » از شوروی و « ایساهاکیان » و « یقیشه چارنتز » از ارمنستان .

اهل‌حقیقت وارباب طریقت محلی‌را خانقاه‌گویند که غیاب وحضور دوست و دشمن درآنجا مساوی بود و فسق و زهد مقبل و منکر یکسان اهلش عیوب خلق‌را بپردهٔ اغماض ستارند وساکنان اسرار مردم‌را بنظر فیاضی نگهدار .

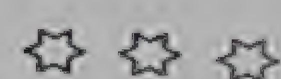
کاظم رجوی (ایزد)

انجمن ادبی حکیم نظامی

مرد کهن

این قطعه را گوینده در پاسخ کسانیکه باو نگاشته بودند که شما دردی نکشیده و رنجی ندیده‌اید ساخته و گرنه در موارد دیگر بسیار فروتن میباشند .

زمام دهر ، بسودای عشق زاده منم ،
ز چرخ عشق . بدریای غم فتاده منم .
بطالع هنر و بخت ذوق و اختر شوق ،
بسرنوشت غم و درد و رنج زاده منم .
ازآن ز آتش دل ، آب شعر میچکدم ،
که خاك تن بره جان ، بباد داده منم .
کسیکه در همهٔ عمر خویشتن ، هرشب ،
ز دست ساقی غم ، خورده است باده منم .
حطام هردوجهانرا ، ز نقد و نسیهٔ آن ،
همیشه درگرو عشق و می نهاده ، منم .
ز بحر ذوق و هنر ، آنکه با سفینهٔ شعر ،
بسوی ساحل جان ، راه نو گشاده منم .
همان‌که با تن تنها ، به پیش لشکر غم ،
چو کوه سر بفلك سوده ، ایستاده منم .



اگر نژاد سخن را نژاده‌ای باشد ،
سخن گواه بود خود که آن نژاده منم :
که شمس عارف تبریز ، را نبیره منم ،
حکیم نامور گنجه را ، نواده منم ؛
عزیز دیر مغان ، همچو خواجهٔ شیراز ،
مرید نابغهٔ طوس با اراده ، منم ؛
نوای نای کهن را ، زرند نامی بلخ ،
بگوش جان ودل وهوش ،گوش داده منم ؛
ولایت سخن شیخ را ، بسحر حلال ،
ولی بر حق شعر حلال‌زاده ، منم .
دریغ ز آنهمه مرد کهن که بگذشتند !
کسیکه مانده ازآن کهنه خانواده ، منم .
بجنگ کهنه و نو ، یکه تاز کهنه سوار ،
بزعم اینهمه نوباوهٔ پیاده ، منم .
بجنگل هنر « شعر هو » چو شیر نری ،
فتاده در صف بوزینگان ماده ، منم .
درین نبرد چو (ایزد) ، حریف اهرمنان ،
بجادوی سخنی نغز و سهل و ساده ، منم

عبدالرحیم حقیقت (رفیع)

(نقش آرزو)

هنوز هم کـه هنوز است داغ او دارم
بیـاد او همه شب گریـه درگلـو دارم
ز نقشهـای فریبنـدهٔ جهـان خیـال
جمـال اوست اگـر نقش آرزو دارم
بـه شوق لعل سخنگوی او بحسرت و آه
مدام بـا دل آشفتـه گفتگـو دارم
بجستجوی نگـاه پـر از محبت او
میـان خلق شب و روز جستجـو دارم
نظر بظـاهر آرام مـن مکن ایـدوست
که در نهان به غم یار . های وهو دارم
امید نیست چو دیگر ببینمش با خویش
غمی کـه مانده از او در دلـم نکو دارم
(رفیع) نـاز وفایت که در غم جـانان
بـه خون نشستی و گوئی هوای او دار

ابراهیم ناعم

نقش باطل

همه‌را صحبت دل هست ونشان‌ازدل نیست
فهم‌این‌مطلب اگرخواست‌کسی‌مشکل نیست

دعوی مهـر و وفـا بیش نمـایند و لیك
آنکه از سینه کند زنگ ریا زایل نیست

روی در روی نشینـنـد بسـی تلـخ و تـرش
حسن خوئی‌که دهد جلوه بهرمحفل نیست

همه مـرغ سخن‌گلشن عشقنـد و ، دریغ
که‌ازاین‌زمزمه جزخون‌جگر حاصل‌نیست

هریکی تشنه ز هرسوی بخون دگریست
آنکه زین‌فتنه شود جان ترا حایل نیست

آتشی خود بهمه خرمن عمرند و حیات
یك نسیمی‌که نوازد دل وجان کامل نیست

یارب این‌عهد چه عهدیست‌که درزمره‌خلق
آنکه کار دوجهان اوفتدش با دل نیست ؟

چه شدند آنهمه خوبان‌که دگر آیت مهر
زآن بزرگان خرد ور بجهان نازل‌نیست ؟

همه را آب و گل از کینه سرشتند مگر
که نشانی ز وفا درهمه آب وگل نیست ؟
بزم آرای که میباشد و در مجلس کیست
آن دل‌افروز چراغی که دراین‌منزل نیست؟
وای برما کـه ندانیم در این بحر محیط
دست‌خیری که بردمان بسوی‌ساحل نیست !؟
نقش باطل زند ایـام ز هرگردش چـرخ
مست باشد کس اگر آگه ازاین باطل نیست !؟
فخر بر هم چه فروشند چو دانند بدهر
لطف ایـام کسی‌را بـا بد شامل نیست ؟
جرح دل‌را چه زنند آب نمك ازپی هیچ
نیست این نکته پدیدآ نکه‌جهان‌قابل نیست؟
رخش راند بکجا بیخبر از خـود بشتاب
آ نکه‌داند که دمی بیش‌دراین‌محمل نیست؟

« ناعما » باکه فتاده است سروکارکسان
که دلی، هیچ برارباب‌خرد مایل نیست ؟

کمال زین‌الدین

رئیس انجمن ادبی کمال

تنها سوختم !...

گرچه همچون شمع در بزم تو تنها سوختم
خوشدلم چون محفل اهل وفا افروختم

تا بشستم دفتر دانش بسیلاب سرشک
پیش استاد محبت نکته ها آموختم

تا شبی در خلوت جان راه یابم شمع سان
گریه کردم ، آب گشتم ، سوختم افروختم

گاه همچون نرگس سرمست وگاهی غنچه‌وار
دیده بگشودم بدیدارت ، ولی لب دوختم

تا چه گوهرها از آن ابر معانی شد نصیب
کز نثارش همچو لقمان گنج حکمت توختم

تا ازاین خامی که جانکاهد رها گردم کمال
گاه چون اخگر گهی چون برق تنها سوختم



علی عنقا

غزل

با غمت ای ماه هرشب تا هم آغوشیم ما
همچو می آتش بجان داریم وخاموشیم ما

در خم گیسوی پرپیچ تو تا دل خانه کرد
بر سر هر کوی و برزن خانه بر دوشیم ما

جان بلب آمد پی آب حیات ای‌خضر راه
رحمتی کن تا کنار چشمهٔ نوشیم ما

دشمن جانی و ما را نیست باکی از هلاك
دوست را از جان غلام حلقه درگوشیم ما

با دل هشیار تا میخانه ما را شد مقام
از دوچشم مست ساقی مست ومدهوشیم ما

روزگاری رفت و درپی میرود تا روز وشب
یاد تو با ما و در یادت فراموشیم ما

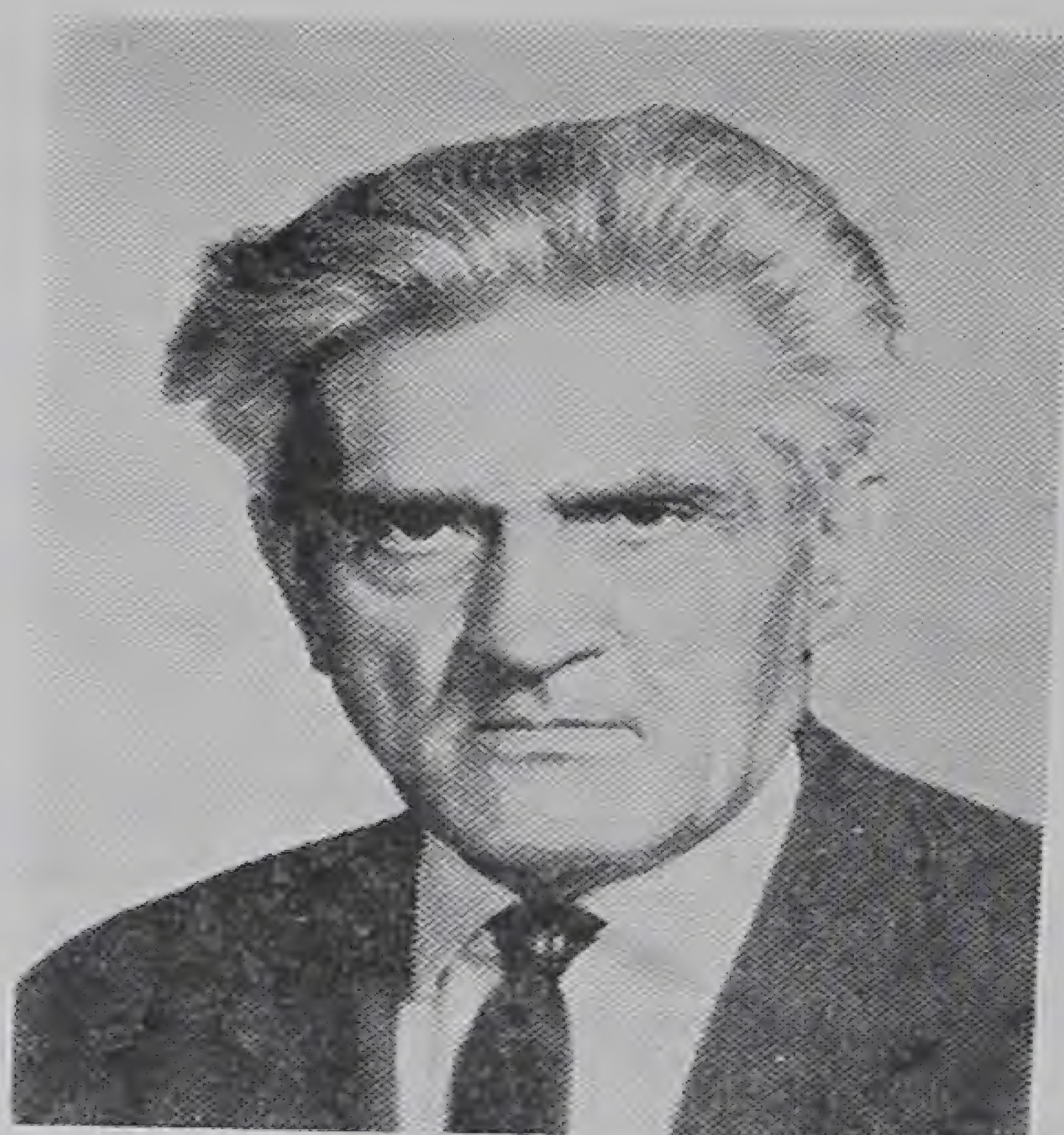
بیخبر بگذشت با یاد تو دوش امروز نیز
بیخبر ازخویش وازبیگانه چون دوشیم ما

مهر عالم‌را بدل عنقا ازاین‌پس راه نیست
با خیال روی آن مه تا هم آغوشم ما

وحید زاده (نسیم)

یحیی دیو سالار

اکنون متجاوز ازچهل سال ازدوران تأسیس انجمن ادبی حکیم‌نظامی میگذرد ودرطول این زمان چنانچه اهل فضل وسخن برآن وقوف کامل دارند این محفل دانش وادب بدون‌هیچگونه تظاهر وریا و یامقاصد دیگری بهمت والای نخبهٔ فضلاء وشعرای معاصر که ازدیر باز عضویت آنرا داشته بزرگترین خدمات ادبی‌را ازطریق تصحیح و تحیشه ونشر آثار منظوم و منثور اساتید سخن و تربیت و ارشاد جوانان خوش ذوق وباقریحه وانتشار مجله‌کهنسال ارمغان بعالم شعر وادب فارسی انجام داده است .



استاد نامدار سخن وحید دستگردی‌که درراه اعتلاء وبزرگداشت زبان وادبیات در تمام دوران حیات بـا شور و حرارت وصف ناکردنی دمی فـارغ نمی‌نشست برای نخستین‌بار درآبانماه ۱۲۹۹ شمسی انجمن ادبی ایران را در خـانهٔ مسکونی خویش تأسیس نمود که تاسال ۱۳۱۰ بریاست وی جلسات خودرا ادامه میداد ولی در اواخر این سال بعللی چند انجمن را که چند ماهی بود بوزارت معـارف انتقال یافته بود ترك وانجمن دیگری بنام‌انجمن حکیم‌نظامی تشکیل‌دادکه تاپایان عمردرمنزل‌شخصی

آنرا اداره مینمود .

دراین انجمن بود که کارهای شگرف ادبی وعلمی از روی شور و علاقه خاصی صورت عمل بخودگرفت ونام انجمن‌را درفرهنگ ادب ودانش ایران جاودانی‌ساخت. ذکرخدمات وتاریخ تأسیس ونام اعضای انجمنهای فوق‌الذکر چون دردوره‌های ارمغان وکتب تذکره وتواریخ بتفسیر ثبت‌گردیده مارا ازشرح وبسط بیشتر دراینجا بی‌نیاز میگرداند.

پس ازسانحهٔ دردناك درگذشت دانشمندنامور وحید دردیماه سال۱۳۲۱شمسی انجمن به پیروی ازراه وروش استاد فقید باهمکاری عده‌ای ازاعضای فاضل و سخنور قدیمی ونویسندگان وشعرائی‌که بعداً بعضویت انجمن درآمدند جلسات‌خودرا مرتباً تشکیل داده و با دنبال نمودن خدمـات ادبی چون گذشته همواره مفتخر و سرفراز بوده است .

شش هفت سال اخیر ازدوران انجمن‌را نیز باید ازسالهای پرحادثه و غم‌انگیز آن بشمارآورد زیرا که تندباد اجل دراین ایام قلیل بیك‌باره‌گل وجود دوازده‌تن‌از شاعران ودانشوران‌نامدارآنرا مورد تطاول‌قرارداده محفل‌فروزان‌شعروادب‌را بشبهائی تیره وتار مبدل ساخت .

فضلاء وگویندگانیکه دراین‌چندسال بسرای جاودانی‌شتافته وشرح‌حال‌چندتن ازآنان درارمغان درج گردیده وبقیه‌نیز بتدریج‌بچاپ خواهد رسید بترتیب عبارتند از : صابر همدانی ، صادق انصاری ، فقیهی اراکی ، علی اشتری ، قویم الدوله ، ناهید همدانی ، سعید نفیسی ، حسین‌مسرور ، رهی معیری ، فرات ، پرتو بیضائی ، و وآخرین مردی‌که بصفای درون وحسن‌سیرت درمیان انجمنیان شهرت بسزائی‌داشت مرحوم یحیی دیو سالار بودکه دریکی دوهفته قبل دارفانی‌راوداع گفت :

یحیی دیو سالار درسال ۱۲۷۴ هجری شمسی درقریهٔ سرسبز و خرم کالج که دردامنه جبال البرز واقع است متولد گردید . پدرش مرحوم موسی سلطان دیو سالار کجوری‌ازمحترمین وازرجال آن‌سامان بود و چون درشیرخوارگی فرزند دارفانی‌را

وداع گفت اداره امور خانوادگی آنها برعهده عمش مرحوم ابراهیم دیو سالار معروف به ضیغم السلطان قرار گرفت .

یحیی دیو سالار تحصیلات مقدماتی را در شهر آمل فرا گرفت و سپس برای ادامهٔ آن عازم طهران گردید واز محضر دانشمندانی چون میرزا محمدطاهر تنکابنی وهیبةالله بیانی (برادر مرحوم جوادفاضل) ومیرزااسدالله بحرینی ودیگرفضلاء استفاده شایان برد .

درتمام دوران تحصیلی وبعدازآن همواره مورد حمایت وتوجه خاص پسرعموی پدرش مرحوم علی دیوسالار (سردارفاتح) که ازآزادیخواهان معروف صدرمشروطیت درصفحات شمالی است قرار گرفته و تا وی حیات داشته از کمک‌های مادی و معنویش برخوردار گردیده‌است.

خدمات دولتی‌را دروزارت کشور آغاز وبپایان رسانید و چون مردی پاکدامن وسلیم‌النفس بود مورد تکریم و احترام همگان و فقدانش مایهٔ تأثر و اندوه فراوان گردید .

وی ازتاریخ وفلسفه وادبیات اطلاعات گرانبهائی داشت وبویژه درتاریخ‌مازندران و رجال زمان خود صاحب رأی و در میهن دوستی و خدمت بخلق زبانزد دوستان و آشنایان بود .

قسمتی ازیادداشتهای آنمرحوم در شماره‌های ارمغان بچاپ رسیده و امیدواریم مجموعه یادداشتهای وی‌که ازروی بی‌نظری ووقوف کامل نگارش یافته بهمت فرزندان و نزدیکانش‌که همه اهل دانش وفضل‌اند چاپ ومورد استفاده عموم قرارگیرد .

یحیی دیو سالار در روز شنبه بیست و ششم مهر ۱۳۴۸ در حال مطالعه دار فانی را وداع گفت و از فقدان خویش خاندان و آشنایان را دوچار غم واندوه بی - پایان ساخت .

کتابخانه ارمغان

شاه سخنها

درعرصهٔ پهناور نویسندگی وگویندگی نخستین شرط موفقیت نویسنده وگوینده انتخاب موضوع وابداع مضمون است تا اثرش دلپذیر وحاصل زحماتش مورداستقبال وتجلیل قرارگیرد .

کسانیکه در این طریق پای خود را از حدود تقلید و ادای کار دیگران فراتر نمی‌نهند جز اتلاف وقت و زحمت بیهوده کاری انجام نداده اوقات گرانبها را برایگان ازدست داده‌اند .

کتاب شاه سخنها اززمرهٔ کتابهائی است که مؤلف دانشمندآن درانتخاب موضوع ذوق وسلیقه خاصی بکاربرده وکار بدیعی راکه تاکنون هیچ یك ازمحققان بدان توجه نداشته باژرف بینی وپژوهش تمام بپایان رسانیده و بدون مداهنه واغراق گوئی خدمت شایسته‌ای بمیهن خویش انجام داده است .



سخنان دل‌انگیز وافکار حکمت‌آمیز شهریاران بزرگ وفرمانروایان نامدار ایران کـه از کورش کبیر سرسلسلهٔ بلند قدر هخامنشیان آغاز و بشاهنشاه بیدار دل محمد رضاشاه پهلوی آریامهر پایان میپذیرد دراین کتاب گردآوری گردیده و باکاغذ

و چـاپی اعلاء در دسترس خوانندگان نکته شناس وجامعه دانش دوست قرار داده شده است .

فاضل وشاعر گرانمایه آقای مشیر سلیمی که از خدمتگزاران قدیمی مطبوعات وبا تألیفات و انتشار آثار سودمندی هرچند مـاه یکبار خدمت ارزنده‌ای بفرهنگ و دانش کشور انجام‌میدهند باتألیف‌نفیس جدید وعرضه‌آن بدوستداران علم‌وهنرخدمتی شایسته برخدمات دیگر گذشته خویش افزون کرده‌اند .

ما انتشارکتاب شاه‌سخنهارا بدوست ادیب و نویسنده ارجمند آقای‌سلیمی تبریك گفته درحالی که همواره بآثار قلمی ایشان با نظر تحسین و تکریم نگریسته توفیق روزافزون ایشان‌را درپیروی از راه ورسم دیرین ازصمیم قلب آرزو مینمائیم .

حماسه شیرین

اثر شورانگیز و جان نوازی است‌که بقلم توانای نویسنده فرزانه آقای بهرام شاهرخ نگارش یافته وبامقدمه‌ای بدینسان آغاز میگردد : «من درپائیز زندگی‌هستم، با همه زیبائیهایش ، این ترانه‌هائیکه ازژرفای وجودم برخاسته و نمودار دگرگونی رسائی دراین‌مرحله اززندگی است ، به همسرم ، شیرین ، اهداء میکنم ... چه این داستان واقعی او ومن است . »

نثری شیوا وروان مشحون بنکات فصاحت وبلاغت‌که حکایت ازقدرت نویسنده درتشریح وتفسیر افکار واحساسات درون میکند وخواننده‌را فریفته رسائی و زیبائی ترکیبات وجملات خویش‌میسازدخودبحثی است‌که بیشتر باید مورد توجه‌نکته‌بینان و دانش‌پژوهان قرارگیرد .

حماسهٔ شیرین بصورت نامه‌نگاری‌که مبین عواطف پاك ومفسر شور وهیجانات درونی نگارنده‌که درخلالش روح میهن‌دوستی وایران‌پرستی نیز آشکارمیباشدبصورتی بدیع با خطی شکستهٔ عالی وکاغذ نفیس وشیوه‌ای قابل تحسین انتشار یافته که اهل ذوق وادب ازمطالعهٔ آن بی‌نصیب نخواهند ماند .

نویسندهٔ شهیر آقای بهرام شاهرخ‌که درعالم نویسندگی ومطبوعاتی درداخل و

خارج دارای شهرت بسزائی بوده و سالیان دراز درراه اعتلاء و بزرگداشت میهن ومفاخر و مآثر آن سعی بلیغ مبذول داشته جای بسی خرسندی است که با نگارش و انتشار آثاری امثال حماسهٔ شیرین بخدمات ارزنده مطبوعاتی خویش ادامه داده گاه و بیگاه دوستداران فضل وهنر را مستفید و بهره‌مند میسازند .

ما از تصنیف و تألیف آثاری امثال حماسهٔ شیرین از آن لحاظ خوشدل و به نویسندگان و تدوین کنندگانش درود وسپاس میفرستیم که هدفی جز اشاعهٔ دانش و فضائل اخلاقی نداشته در تنویر افکار و ارشاد جامعه گامهای سودمندی برمیدارند .

حماسهٔ پرشکوه اهل حق

چهل تنان

اثر : پرویز بابا زاده

عرفان وادبیات ایران عالیترین مکتب ذوق وشامل دقیق‌ترین اندیشه‌های بشری است که ازروزگاران کهن موجب افتخار وسربلندی این سرزمین باستانی بوده است. درهیچ یك ازمکاتب اخلاقی و معنوی جهان تا بدین حد ازاصول ونکات تربیت نفس و وارستگی که راه وصول بحقیقت را هموار میسازد سخن رانده نشده وهرکس درآثار بزرگان عرفان وادب ایران اندکی مطالعه کند این نکته را بنحو مستوفی درخواهد یافت .

در این مورد محققان گذشته تتبعات جامع کرده و بنگارش کتب نافع پرداخته‌اند، با این وجود آثار نویسندگان معاصر نیز با بسط و توسعهٔ این مکتب کمك شایان کرده و خواننده نیز ازمطالعهٔ آنها فوائد بیشمار برخواهد گرفت . آقای پرویز بابا زاده که ازسالکان طریق حق و حقیقت وازعارفان سوخته‌دل است کتابی تحت عنوان فوق نبشته که بدون تردید اقدامی شایسته ومهم درشناساندن عرفان وتصوف ایران میباشد .

ما موفقیت آقای بابا زاده را دراشاعه دانش و سخن همواره آرزو مینمائیم و فضلا وصاحبدلان دور ونزدیك را بمطالعهٔ این اثر سودمند وگرانبها دعوت مینمائیم .